

توضیح

هدار احصای دادن منجمای در سربه "چیان" به "آموس واره‌ها و منولدهای فلسفی، سیاسی و احصایی". سیاسی به نوعی رمان و فرهنگ شورگ سرکی است که سواند در حدیث اتحاد سوسی‌دالوک برای سبیل 'رسانا نگری در حسن‌حج قرار کرد. به علاوه، اس منجمه می سواند در ارفعا' دانس شورگ. و آموس ساسی حواداران نارمان و کلسه علائده‌مدان منسد واقع بود. در هر شماره "چیان"، ما وارد ما منولدهای را مورد بررسی قرار می دهیم. اس منجمه حامل مطالعه و حتمی رسو سا رفشای سینه گنده آن می ناند و حتمیتر همنسحر سربه "چیان" درج می‌بود. ار کلسه حواسنگان "چیان" می حواهم سا واره‌ها و منولاد مورد سثوال حود را برای ما سوسسد و مادر فرسد ساسد آسپا را در اس منجمه حواهم کلسد.



طبقه

مقوله‌ی طبقه در تئوری مارکسیستی از اهمیت مرکزی برخوردار است، به طوری که می‌توان گفت که "طبقه" نقطه‌ی آغازین کل مطالعات مارکس بود؛ چرا که کشف پرولتاریا، چون "ایده‌ای نهفته در خود واقعیت" (نامه‌ی مارکس به پدرش، ۱۰ نوامبر ۱۸۳۷) و چون یک نیروی سیاسی نوین در عرصه‌ی مبارزه، بود که مارکس را به تحلیل ساخت اقتصادی جامعه‌ی مدرن و پیروسی رشد آن واداشت. در عمین مقطع (۴۴ - ۱۸۴۳) انگلس نیز، از طریق اقتصاد سیاسی، به کشفیات مشابهی دست یافته بود که در مقاله‌ی "طرحی بر نقد اقتصاد سیاسی" (۱۸۴۴) منعکس گشت و سپس در شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان (۱۸۴۵) پرورده شد. بنابراین، این ساخت طبقاتی و مبارزات طبقاتی مرحله‌ی مشخصی از جوامع سرمایه‌داری بود که زمینه را برای شکل گرفتن تئوری تاریخ مارکس و انگلس فراهم آورد.

در ادامه‌ی این تحقیقات بود که تز "مبارزه‌ی طبقاتی، چون نیروی محرکه‌ی تاریخ"، پرورده شد و نهایتاً در

مانیفست کمونیست اعلام شد که "تاریخ کلیه‌ی جوامعی که تا کنون وجود داشته‌اند تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است... در ادوار قبلی تاریخ، تقریباً در عمه‌جا ما شاید تقسیم کامل جامعه به صفوف یا درجه بندی گوناگونی از مقامات گوناگون اجتماعی هستیم. در رم قدیم، ما به پاتریسینها، شوالیه‌ها، پلپین‌ها، بردگان و در قرون وسطی به اربابان فئودال، واسالها، استادکاران، شاگردان و سرف‌ها، برخورد می‌کنیم و در متن و بطن تقریباً در عمه‌ی این طبقات نیز درجه بندی خاصی وجود دارد." بدین ترتیب، کچه مارکس و انگلس به وجود مبارزه‌ی طبقات در ادوار قبل تاکید می‌ورزند، اما ویژگی طبقات جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری را نیز در نظر می‌گیرند: "ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای صفت مشخصه‌ای است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است. سراسر جامعه بی‌ش از پیش به دو اردوگاه بزرگ منخاص، به دو طبقه‌ی بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده‌اند، تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا" در تعریف و تاکید

اعمیت طبقات در تکامل اجتماعی، مارکس می‌نویسد: "عمواره این رابطه‌ی مستقیم مابین مالکین شرایط تولید و تولید کنندگان مستقیم است که نهفته‌ترین راز، یعنی که، بنیان پنهان تمامیت جامعه را برملا می‌سازد" (سرمایه، جلد ۳، فصل ۴۷) با این حال، مارکس نسبت دادن امر کشف طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی را به خود تکدیب کرده و در نامه‌ای به ویدمیر (۵ مارس ۱۸۵۲) می‌نویسد: "آنچه در تلاش من نوین بود اثبات این امر بود که (۱) وجود طبقات تنها وابسته به فاز خاصی از تکامل تولید است، (۲) مبارزه‌ی طبقاتی لاجرم به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌گردد، (۳) این دیکتاتوری خود تنها مرحله‌ی گذار به نابودی عمه‌ی طبقات و پدید آمدن جامعه‌ی بی‌طبقه است."

در بررسی برخورد مارکسیستی به طبقه در جامعه‌ی سرمایه‌داری، دو مساله از اهمیت خاصی برخوردار است: (۱) پیچیدگی رتبه و مقامات مختلف اجتماعی در رابطه با طبقات اساسی - در یادداشت ناتمام مارکس در مورد "سه طبقه‌ی اصلی جامعه‌ی

مدرن"، که انگلس آن را به عنوان فصل پایانی جلد سوم سرمایه چاپ کرد، مارکس اشاره می‌کند که حتی در انگلیس، جایی که ساخت اقتصاد "به عالی‌ترین و کلاسیک‌ترین درجه رشد یافته است ۰۰۰"، اقشار واسطه و در حال گذار مرزهای طبقاتی را مخدوش می‌سازند؛ "عمیق‌ترین، در توضیح بحران اقتصادی در تئوریهای ارزش اضافی (فصل ۱۷، بخش ۶)، مارکس اشاره می‌کند که صرفاً برای تحلیل اولیه، وی "بافت واقعی جامعه که به هیچ وجه محدود به طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار صنعتی نمی‌گردد" را کنار می‌گذارد؛ جای دیگری، در عمین اثر، وی آشکارا به رشد طبقه متوسط، چون پدیده‌ی ناشی از رشد سرمایه‌داری، اشاره می‌کند: "آنچه ((ریکارو)) فراموش می‌کند که بر آن انگشت بگذارد همانا از زیاده مدام تعداد طبقات متوسطی است که مابین کارگران از یک سو و سرمایه‌داران - زمینداران از سوی دیگر قرار دارند، که با همهی سنگینی خود بر مبنای کار قرار دارد و در عین حال امنیت و قدرت اجتماعی ده‌هزار نفر بالایی‌ها را گسترش می‌دهد" از این گذشته، در برخورد به مالتوس مارکس می‌نویسد: "بیشترین امید وی ۰۰۰ آن است که طبقه متوسط وسعت یابد و پرولتاریای در حال کار بیش از پیش نسبت کمتری از کلیت جمعیت را به خود اختصاص دهد (حتی اگر مقدار مطلق آن افزایش یابد)؛ این در واقع، گرایش جامعه‌ی بورژوازی است" (فصل ۱۹، بخش ۱۴) از اینروست که اهمیت شناخت و برخورد به مساله‌ی خرده‌بورژوازی، در بررسی مارکسیستی طبقات جامعه‌ی سرمایه‌داری، اهمیت می‌یابد.

۲) وضعیت و رشد دو طبقه اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری، بورژوازی و پرولتاریا - در ۱۸ برومر (بخش ۷)، مارکس به نمایندگی دو حالت طبقاتی "طبقه در خود" و "طبقه برای خود"

و دشواری نکامل اولی به دومی بدین گونه اشاره می‌کند (در مورد مثال مشخص دسقنانان فرانسه قرن نوزدهم): "ناجایی که میلیون‌ها خانوار در شرایطی اقتصادی که شیوه‌ی زندگی، منافع و فرحنگ آنان را از طبقات دیگر متمایز می‌کند و آنان را در مقابل خصمانه با ایشان فرار می‌دهد زندگی می‌کنند، آنان یک طبقه را تشکیل می‌دهند." در نا جایی که صرفاً ارتباطی محلی ما بین این دسقنانان خرده‌مالک وجود دارد ویژگی‌های منافعشان هیچ همبستگی، پیوند ملی، یا سازمان سیاسی را مابینشان موجب نمی‌گردد، آنان یک طبقه را تشکیل نمی‌دهند." در فقر فلسفه (فصل ۲، بخش ۵)، در شرح ظهور طبقه کارگر، مارکس عمین ایده را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند: "سرایط اقتصادی در مملکت اول بوده‌ای از مردم را به کارگران بدل ساخته بود."

دولت

اهمیت مفوله‌ی "دولت" در تئوری مارکسیستی از این واقعیت برمی‌خیزد که دولت نهادی است که، فراتر از دیگر نهادهای اجتماعی، وظیفه‌اش حفظ و دفاع از سلطه و استعمار طبقاتی است. دیدگاه کلاسیک مارکسیستی از "دولت" در این نقل قول مشهور مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست خلاصه می‌گردد: "قدرت اجرایی دولت مدرن صرفاً کمیته‌ای است برای اداره‌ی امور مشترک همه‌ی بورژوازی." با عمق فشرده‌ی، این نقل قول عصاره‌ی موضع مارکسیستی را نسبت به دولت بیان می‌کند.

مارکس خود هیچگاه مستقیماً به تئوریزه کردن سیستماتیک دولت موفق نشد و مساله‌ی دولت فرار بود در بخش‌های بعدی سرمایه مورد مذاقه قرار گیرد. اولین نوشته‌ای که مارکس، پس از پایان تز دکترای خویش، نگاشت

سلطه‌ی سرمایه موجب وضعیت مشابه و منافع مشترک این طبقه گشت. پس، این توده دیگر در رابطه با سرمایه یک طبقه است، ولی هنوز طبقه‌ای برای خود نیست. در مبارزه، که ما تا به حال چند فاز آنرا شرح کرده‌ایم، این توده متحد شده، خود را به طبقه‌ای برای خود بدل می‌سازد. منافعی که از آن دفاع می‌کند به منافع طبقاتی بدل می‌گردد."

از اینروست که، در تحلیل طبقاتی از جامعه، مارکس تاکید می‌کند که شناخت مشخص از طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی نه از طریق "پاسپورت (اجازه نامه‌ی) یک تئوری تاریخی - فلسفی" (نامه به میخائیلوفسکی ۱۸۷۷)، بلکه از طریق تحلیل عمیق مثال مشخص "شرایط به طور تجربی داده شده" (Empirically Given Circumstances.) میسر می‌گردد.

یعنی نقدهای بر فلسفه‌ی حقوق هگل (۱۸۴۳) - عمدتاً معطوف به مساله‌ی دولت است. در آثار بعدی او نیز مساله‌ی دولت همچنان از جایگاه مهمی برخوردار است: مبارزات طبقاتی در فرانسه (۱۸۷۱)؛ انگلس نیز در آثار خود به مساله‌ی دولت توجه خاصی دارد: آنتی‌دورینگ (۱۸۷۸)، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۹۴)؛ یکی از مهم‌ترین آثار لنین، دولت و انقلاب، که بیش از انقلاب اکتبر نگاشته شد، به بازسازی تئوری مارکسیستی دولت در برخورد به انحرافات رویزیونیستی انترناسیونال دوم اختصاص یافت؛ گرامشی نیز در زمره‌ی تئوریسین‌های مهم "دولت" به‌شمار می‌رود.

در فلسفه‌ی حقوق، عکال بر آن بود که دولت را به مثابه نهاد دیر کیرنده (و حافظ) منافع عمومی جامعه،

که ماورای منافع خاص قرار دارد و درصد رف جَدایی بین جامعه مدنی (Civil Society) و جامعه سیاسی یا جدایی بین فرد خصوصی و یک شهروند برمی آید، بشناساند. انتقاد مارکس به شکل در مورد دولت این بوده که، در زندگی واقعی، دولت نه مدافع منافع کل جامعه بلکه مدافع منافع مالکیت است. در نقدی بر فلسفه حقوق هگل، مارکس صرفاً راهحلی سیاسی برای رفع این نقیصه شکل ارائه داد: دموکراسی. ولی به زودی به این نتیجه رسید که "رعایی سیاسی" به تنهایی منجر به "رعایی انسان" نمی شود و شرط اساسی عمانا دگرگونی بنیادی جامعه است که محور آن بر براندازی مالکیت خصوصی استوار است. این دیدگاه در مورد دولت، یعنی دولت چون افزار سلطه طبفه حاکم که مالک و کنترل کننده وسایل تولید است، از این پس به دیدگاه اصلی مارکس و انگلس تبدیل شد. در آخرین اثر خود، انگلس می نویسد که قاعده این است که دولت "دولت قدرتمندترین طبفه از لحاظ اقتصادی مسلط است که از طریق آن این طبفه همچنین به طبفه از لحاظ سیاسی مسلط تبدیل می شود و بدین سان به افزار نوینی در انقیاد و استعمار طبفه مستمیده دست می یابد." (منشا خانواده، فصل ۹)

تاکید مارکس و انگلس و لنین بر "افزار سلطه طبفه حاکم" بودن دولت را نمی باید دلیلی بر عدم توجه آنان به پیچیدگی رابطه دولت و طبفه حاکم تلقی کرد، بر عکس، از خلال نوشته های آنان این توجه به وضوح مشهود است. آنچه دولت سرمایه داری را به افزار سلطه طبفه حاکم بدل می سازد عمانا نقش ساختی دولت در تضمین ادامه کاری انباشت و باز تولید سرمایه است. این امر در نفل فول مانیفست کمونیست یا تاکید بر "اداره امور مشترک همه بورژوازی" (تاکید از ماست) به خوبی نمایان

است؛ دولت چون کمیته ای "متشکل از نمایندگان جناحهای گوناگون طبفه حاکم و گردانندگان دولت (بوروکراسی) به دلیل فشارهای سیاسی - ایدئولوژیک اولی و مشترک المنافع بودن دومی در پاسخگویی به این فشارها، این نقش ساختی را در "اداره امور مشترک همه بورژوازی" تحقق می بخشد؛ ولی شرط تحقق این نقش ساختی دولت آن است که گردانندگان دولت نسبت به این یا آن جناح سرمایه به طور ساختی از استقلال نسبی برخوردار باشند؛ چراکه، در غیر این صورت، با توجه به تضادهای درونی پیروسی انباشت سرمایه و ضرورت انعطاف انتقال مژمونی در قدرت دولتی از این جناح به آن جناح سرمایه، دولت به افزار سلطه مطلق این یا آن جناح تبدیل می شود و در نتیجه، در دراز مدت، قادر به حفظ منافع "همه بورژوازی" علیه طبفه ستمدیده نخواهد بود. بنابراین، علی رغم این که دولت در جامعه سرمایه داران اساساً دولت سرمایه داری و افزار سلطه طبفه حاکم است، با این همه، در شرایط مشخص تاریخی، این افزار سلطه برای "همه بورژوازی" بسته به شرایط مکانی (جوامع امیرالیستی یا تحت سلطه) و زمانی (دوران رونق یا بحران) به درجات متفاوتی تحقق می یابد و طیف گوناگونی از دموکراسی بورژوایی گرفته تا دیکتاتوری فردی را در برمی گیرد. از اینروست که، در بررسی دولت سرمایه داران چون افزار سلطه طبفه حاکم در شرایط مشخص تاریخی، می باید ویژگی های مکانی (شکلهای دولت) و ویژگی های زمانی (رژیمها) این دولتها را تشخیص داد. (در این مورد، مثال دولت سرمایه داران وابسته معاصر ایران که به طور ساختی در شکل دیکتاتوری موجودیت یافته است و در دوره رشد سیستم در شکل رژیم دیکتاتور فردی شاه و در دوره بحران سیستم در شکل رژیم جمهوری اسلامی

ظاهر می گردد را می توان ذکر کرد.) علی رغم اینکه دولت سرمایه داری از روی قاعده، همواره افزار سلطه عمه یا اقتاری از طبفه حاکم است، اما "به طور استثنایی دوره سالیی پیش می آید که طبقات در حال جنگ چنان در مقابل هم توازن دارند که قدرت دولتی، چون یک میانجی ظاهری، در لحظه ای و تا درجهی معینی، از طرفین استقلال می یابد. چنین بود سلطنت مطلقه فرون ۱۷ و ۱۸، که موازنه بین اشراف و طبفه بورکریا را حفظ می کرد؛ چنین بود بنیایر نیسم اولین امپراتوری فرانسه، و حتی پیش از آن، بنیایر نیسم دومین امپراتوری فرانسه، که بیولناریا را علیه بورژوازی، و بورژوازی را علیه بیولناریا، به کار می گرفت. آخرین عمل از این نوع، که در آن حاکم و محکوم به اندازهی هم مضحک به نظر می رسند، امپراتوری ژرمن نولت بیسمارک است. در اینجا سرمایه داران و کارگران در مقابل یکدیگر در توازن اند و به اندازهی هم به نفع بیونگریان دلدرد و پیروسی فقیر شده فریب می خورند." (انگلس، منشا خانواده، ص ۲۴۱)

در جنگ داخلی در فرانسه، مارکس می نویسد که بنیایر نیسم "تنها فرم ممکن دولت بود در زمانی که بورژوازی مهارت فرمانروایی کشور را از دست داده و بیولناریا هنوز آن را به دست نیاورده بود" (بخش ۳). در ۱۸ پرومرون اشاره می کند که علی رغم اینکه "فقط در دوران بنیایر دوم است که به نظر می رسد دولت کاملاً مستقل شده است... با عمه ای اینها قدرت دولتی در حوا معلق نیست. بنیایر نمایندگی طبفه و آن عم کثیرالعهده ترین طبفه جامعه فرانسه یعنی نماینده دهقانان خرده مالک است."

یکی از دستاوردهای کرامنتی، در زمینهی نظری مارکسیستی دولت، تاکید این امر بود که سلطه طبفه



یاد



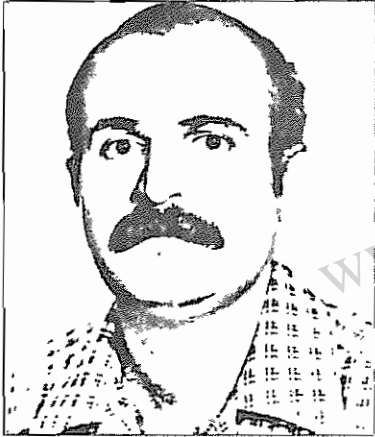
به خون تبیدگان فدایی

اسفند ماه گرامی باد

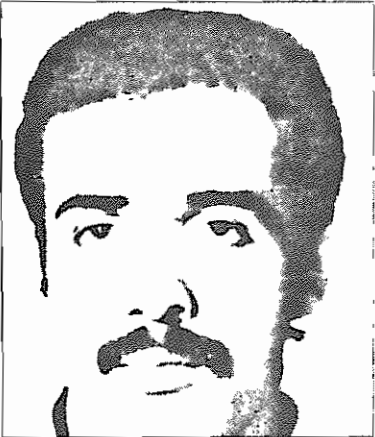


رفیق کبیر مسعود احمدزاده

رفیق کبیرهای دی



رفیق نظام



مخصوص يك افلیت ممتاز (مقامات ممتاز، رمبرن ارتش دایم) اکثریت این وظایف را خود مستقیماً به عهده می‌گیرند؛ و سرچه بیشتر عملکردهای قدرت دولتی توسط تمامیت نوده‌ها انجام گیرد، هرچه کمتر به وجود يك چنین قدرتی نیاز خواهد بود (لنین، دولت و انقلاب) * "اولین عملی که از طریق آن دولت به‌طور واقعی خود را نماینده‌ی تمامیت جامعه می‌سازد - (یعنی) اعلام مالکیت بر وسایل تولید به‌نام جامعه - در عین حال آخرین عمل مستقل دولت چون يك دولت است. دخالت دولتی در روابط اجتماعی از يك حوزه به حوزه دیگر به زاینده‌ای بدل شده، به‌خودی‌خود محو می‌شود؛ اداره‌ی افراد انسانی جای خود را به اداره‌ی اشیا و سدایت پیروسه‌های تولید می‌دهند. دولت ' سرنگون ' نمی‌شود. بلکه (خود) می‌خشکد." (انگلس، آنتی دورینگ)

حاکم نه فقط از طریق زور Coercion بلکه از طریق ایجاد رضایت Consent نیز صورت می‌گیرد؛ و از اینرو نقش دولت نه فقط از لحاظ ضمانت قدرت اقتصادی سیاسی، بلکه از لحاظ سازماندهی " رضایت " از طریق مکانیزمهای گوناگون فرهنگ - ایدئولوژیک برای ضمانت هژمونی طبقاتی حیات حاکمه، نیز برجسته می‌گردد. بارن، دولت، چون افزار سلطه‌ی طبقه حاکم در عرشکله که به‌خدمت گرفته شود، دولتی نیست که بی‌رولناریا می‌باید در شکلی دیگر در انقلاب به‌خدمت گیرد. " همه انقلابات این مائتین را، به‌جای آن‌که نابودش کنند، تکامل دادند... تلاش بعدی انقلاب فرانسه دیگر نه انتقال مائتین بوروکراتیک نظامی از دسنی به دست دیگر، بلکه درجه تکسکن آن است ... " (مارکس، نامه به کولمان، ۱۲ آوریل ۱۸۷۱) * "جایگزینی عظیم نهادهایی خاص با نهادهایی اساساً طراز نوین ... به‌جای نهادهای

منابع

- 1- Bottomore, T, et al, A DICTIONARY OF MARXIST THOUGHT, 1983.
- 2- Nicolaus, Martin, PROLETARIAT AND MIDDLE CLASS IN MARX, Studies on the Left, 7, 1967.
- 3- Poulantzas, Nicos, CLASSES IN CONTEMPORARY CAPITALISM, 1975.
- 4- Wright, Erik Olin, CLASSES, CRISIS AND THE STATE, 1978.
- 5- Draper, Hal, KARL MARX'S THEORY OF REVOLUTION, Vol. I, State and Bureaucracy, 1979.
- 6- Gramsci, Antonio, SELECTIONS FROM PRISON NOTEBOOKS, 1929 - 35, (1971).
- 7- Lenin, V. I., THE STATE AND REVOLUTION, 1917 (1969).
- 8- Engels, F., ANTI - DUHRING.
- 9- Marx & Engels, SELECTED WORKS, Progress Publishers, 3 Vols.

آهنگر
در تبید

برای دریافت ماهنامه‌ی طنزآمیز " آهنگر " با نشانی‌های زیر تماس بگیرید.

انگلستان AHANGAR, c/o BOOKMARKS, 265 SEVEN SISTERS RD, LONDON N4, UK

آمریکا AHANGAR, 2265 WESTWOOD BLVD. #256, L.A. C.A. 90064, USA

گزارشی از زندان

۳۰ خرداد ۶۰ بود. ساعت حدود ۸:۴۵ بعد از ظهر از یک نشست برمی‌گشتم، چند نا کتاب و نوار دو تا نشریه و یک گزارش مختصر و چند نا اعلامیه جدید در یک پاکت همراهم بود. سر چهار راه هواپرد شیراز منظر تاکسی ایستاده بودم، حیثم اومد اعلامیه‌های جدید رو با خود به خونه نبرم، از تون پاکت درشون آوردم و یکی یکی به دست افرادی که مثل من در انتظار تاکسی بودند دادم. آخرین اعلامیه را به خانمی دادم که بچه‌ای در بدل داشت. یک اتوموبیل پیکان در حالیکه چراغ جلوش روشن بود روبروی کیوسکی که در پیاده‌رو بود توقف کرده بود. من اول متوجه نشدم چون چراغهای روشن ماشین اجازه‌ی تشخیص اینکه متعلق به چه ارگانی است را به من نمی‌داد. پس از چند لحظه سربازی که رفته بود از کیوسک چیزی تهیه کنه آمد و پشت رل نشست و چند شانه بعد عمان اتوموبیل جلوم توقف کرد. ماشین متعلق به دایره‌ی سیاسی ایدئولوژیک هواپرد بود. دو سرباز سرنشینش بودند. گویا یکی از اونها، اونی که در ماشین به انتظار سرباز دومی نشسته بود، دیده بود که من اعلامیه پخش می‌کنم و بعد از آمدن اون سرباز دومی جریان را بهش گفته

بود. به‌عرجال پس از توقف ماشین هردوشون آمدن یابین. من خیلی خونسرد ایستاده بودم. یکی از اونها سؤال کرد: چی بود می‌دادی اینها؟ گفتم هیچی می‌خواستی چی باشه؟ گفت: اعلامیه پخش می‌کنی؟ گفتم: اعلامیه؟! لبخندی زدم و ادامه دادم: اعلامیه کجا بوده؟ مثل اینکه عوضی دیدی. گفت: صبر کن ببینم، بعد سمون خانمی را که بچه‌ای در بغل داشت صدا زد و از او خواست که جلوتر بیاد، خانم خیلی آهسته به طرف ما آمد. گفت: خواهر ایستون چی به‌شما داد؟ خانم: کی؟ گفت: این آقا. خانم: کدام آقا؟ گفت: خواهر معینی که جلوشما ایستاده. خانم: ایشان؟ من این آقا رو معین الان می‌بینم، مگه باید چیزی به من می‌داد؟ اون یکی گفت: خیال می‌کنی ما ندیدیم خواهر؟! مابه‌شما که کارمنداریم، راشو بگو خواهرچی به شما داد؟ خانم: عجب بدبختی‌ها، آقا چون

چرا می‌خواهی حرف دهن مردم بدارن؟ گفتم که من ایشان را عمیس الان دیدم. سرباز دومی: خواهر اعلامیه که هنوز تو دستتونه. خانم: اعلامیه کجا بود؟ بفرما اینم دستام. در حالیکه بایکی از دستاش بچه را بعل گرفته بود هربو دستاش رو به اونها نشون داد دوباره گفت: بفرما؟ کو اعلامیه؟ چرا اینجوری حرف می‌زنی مرد حسابی؟ (احتمال می‌دم اعلامیه‌رو زیر بلوزش قایم کرده بود). تو این فاصله دیگرانی که منتظر تاکسی بودند جمع شدند و ناظر صحنه بودند. یکی از سربازها خطاب به اونها گفت: برادرها ایشان چی به‌شما داد؟ اعلامیه‌هایی رو که پخش می‌کرد به چه کسانی داد؟ هیچکس جوابی نداد. دوباره روبرو یک نفر کرد و گفت: برادر مگه این آقا اعلامیه پخش نمی‌کرد؟ مرد گفت: والا من عمیس الان اومدم و نمی‌دونم. بقیه عم خودسون را به کوچن علی چی زدن که اصلا قضیه چیه، تون عمین شلوغی خانه راعش را گرفت و رفت، بقیه عم خیلی آرام برگشتن و منتظر تاکسی شدند. در حالیکه خیلی راحت می‌توسم. فرار کنم، متاسفانه این کار را نکردم. در هر صورت من موندم و این دو تا، یکی از اونهارو می‌شناختم. مدت‌ها قبل در یک محله زندگی می‌کردیم. طاحرا من رو به‌جا نمی‌آورد. سرباز دومی لهجه‌ی نهرانی داشت. سرباز تهرانبه گفت: بیا سوار شو. گفتم: واسه چی؟ با صدای بلند گفت: مادر سه حرف نزن بیا سوار شو. گفتم: آخه برای چی؟ مگه من چکار کردم، اصلا شما کی عسرتین؟ یاسدارین؟ اون یکی گفت: بیا به‌زبون خوش سوار سو وگرنه بازور می‌اندازمت تو مانیین. دیدم دست بردار نیستن به اونی که می‌شناختم گفتم: تومن رو نمی‌سناسی؟ ما توی یک محله باعم بزرگ شدیم، منو بجا نمی‌آری؟ گفت: بلبل زبونی نکن، عرگی می‌خواوی باش من اگه برادرم عم رو در روی

میچی... سر یاکترو در حالیکه به‌طرف خودم بود باز کردم گفتم: بفرما... دیدی؟ خیلی راحت پاکت را مجاله کردم. گفتم: ببینم. گفتم: بفرما، خیلی خونسرد پاکت را دادم دستت، بعد که سر پاکت روباز کرد دید... کسان کسان منو به زور انداختن توی ماسین. ماسین جلوی درب ورودی دایره‌ی سیاسی ایدئولوژیک هواپرد توقف کرد. من را بردن داخل دفتر، یک اسنوار و یک سرباز و یک سنوان داخل دفتر بودن. علت دستگیری من رو جویا شدن یکی‌شان گفت: ایشان ایستون داشتن اعلامیه پخش می‌کردن. سنوان آرام جلو آمد و سیلی محکمی تون گوسم زد و بعد مشت و لگد و بعد عم استواره با اون یکی سرباز به کمکش آمدند. منو توپ وسط کرده بودند. استواره عیبی مثل دیو داشت. سنوان قد کوچکی داشت و موقع زدن رکیک‌ترین فحشها از دهانش بیرون می‌ریخت. نا موقعی که خودسون از زدن خسته شدن و نفسشون به‌زور میآمد بیرون. توپ وسطشون بودم، توی این مدت فقط سرم را میون دوتا دستام گرفته بودم تا از تریه‌ی پیونینهای اونها به‌سرم جلوگیری کنم، فرسما میی که به نده‌هایم خورده بود ادبتم می‌کرد. احساس می‌کردم نمی‌تونم نفس عمیق بکنم. کسان کسان منو انداختن رون سندانلی. فحش و ناسزا مثل نفل و نبات از دسانشون بیرون می‌ریخت. سنوانه که عموز نقشش سر جاش نیامده بود و خیس فرق شده بود در پاکترو باز کرد. با دیدن محتویات داخل پاکت دوباره شروع شد.

مادر... اینها چیه؟ از کجا آوردی؟ دوباره سرم را میون دستام گرفتم. عینهو حیوان می‌موندن، عرکدامشون سعی می‌کردن محکم‌تر بزتن. بعد از مدتی که دیدم دست بردار نیستن خودم رو ولو کردم کف اتان، به حالت بیهووشی، استوار، مثل اینکه ترسیده بود گفتم: جناب سروان ولش کنین مادر... رو بسته، روبرو یکی از سربازها کرد و گفت: یک لیوان آب زودن ببار. یکی از سربازها سریعاً یک لیوان آب تهیه کرده و استوار عمرا به‌صورتم پاشید. مثل اینکه بد فکری نبود، بعد از اینکه مقداری چشم رو باز کردم دوباره خودم را به‌عمون حالت انداختن. یکی از



سربازها آمد و گفتند ما را ساژ داد. خیال می‌کردند من بیهوشم، بعد که خودم حس کردم داره زیادی میشه، یواش یواش چشم رو باز کردم و به حالت قلبی درآمدم. ستوانه که کمی عم دستپاچه شده بود آمد جلوتر و گفت :

مادر... اگه راستش را یکی اینهارو از کجا آوردی ولت می‌کنم، ولی اگه نگی یا دروغ بگی مادرت را به عزت می‌نشونم، اینقدر کتک می‌خوری تا یکی اینهارو از کجا آوردی.

سعی می‌کردم خودم را به کوچی علی چپ بزنم، در حالیکه نگاهم به دردت شدید و غیرقابل تحمل می‌کردم گفت :

والا اینهارو یک نفر بهمن داده که بخونم.

گفت: کی؟

گفتم: نمی‌تونم حرف بزنم نفسم بالا نمی‌آد.

دوباره به طرفم آمد و با یوتیتهاش زد تو سرم: ننه من غریبم بازی درنیاار یست فطرت کشفات.

دیدم انگار فایده‌ای نداره شروع کردم به داد و بیداد:

آی دارم خفه می‌شم... نمی‌تونم نفس بکشم...

بعد حالت تهوع و ... ستوانه که دیدم بجزوری به خودم می‌پیچم به سربازها گفت:

بلندش کنین بهریمش سیاه، یکی از سربازها رفت و کتابهارو ورق زد. بعد وسط یکی از کتابها (سرود گومستان) اون گزارش مختصر رو دید و بعد از خوندن برای خودش برینگی گفت:

جناب سروان اینو دیدین؟ ستوانه برگشت و رفت و کاغذرو خوند دوباره شروع سد.

پدرسک شدانقلاب، خواهر... خیال کردی... زدن دوباره شروع شد. سلی، بیوتین توی سرو صورت دنده‌ها و جامان حساس بدن. از دماغ خون می‌ریخت، لباس بر خون شده بود. کف اتاق عم خونی شده بود. دیگه داشت راستی راستی درد شدید را احساس می‌کردم، دوتا سرباز متو کشون کشون از درب دفتر بیرون آوردن و انداختن توی ماتنن، سروانه سمت چپ و یکی از سربازها سمت راستم نشستند. به

طرف سیاه می‌رفتم... وسطهای خیابان که بودیم یک نفر داشت توی پیاده‌رو می‌دوید، ستوانه به راننده گفت برگرد، راننده سریعاً دور زد و برگشت و چند متر جلوتر از پیری که در پیاده‌رو می‌دوید ایستاد. ستوانه و سرباز بغل دست من بریدن بیرون و به پیری که می‌دوید

گفتن:

همونجا واستا ...

پیره که یک دفعه جا خورد ایستاد. ستوانه بهش گفت: برو کنار دیوار، دستهاات رو بزن به دیوار.

پیره بدون اینکه اعتراضی بکنه رفت کنار دیوار و همین کار رو کرد. توی این مدت استواره مواظب من بود. ستوانه رفت و بازرسی بدنش اش کرد و یک دونه کارد موکت بری از داخل جیب پیره درآورد، توی همین پیاده‌رو

اوتو گرفتن زیر مشت و لگد. پیره که ترسیده بود شروع به اعتراض کرد. مگه من چیکار کردم جناب سروان؟

و سروانه در حالی که یک دستش به اسلحه‌ی کمربندش بود با لگد و سرباز با مشت و لگد پیره را ولو کردن وسط پیاده‌رو. پیره که می‌توست به راحتی از پس مردوشون بریباد احتمالاً به خاطر ترس از اسلحه عسک‌المعلی نشان نمی‌داد. می‌زور آوردن و انداختش تو ماتنن. سه نفر جلو و ما هم عمون پشت. و ماشین برگشت و حرکت کرد به طرف سیاه. پیره شروع کرد:

جناب سروان والا من رو اشنباهی گرفتم، والا من کارگرم. کارگر نقاشم. نگاه دستام بکن جناب سروان، از سر کار دارم بر می‌گردم، صاحب خونه خوشبو لازم داره مامم تا این موقع شب، شب کاری می‌کنم. آگه فکر می‌کنید دروغ می‌گم عمرام ببیان تا خونه را بهتون نشون بدم. شما بباین سوال بکنین از عسایما، نیگاه جناب سروان کلید خونه سم معرامه.

در حالی که ماشین در حرکت بود گفت نیگاه سرکار استواره، توی این کوچه است.

نگاهی پشت سرش کرد و گفت: جناب سروان چرا باور نمی‌کنین؟ سروانه مشت محکمی به صورتش کوبید. بعددیگه حرفی نزد و دستهاشو گذاشت روی چونه‌هاش. چند دقیقه بعد دوباره شروع کرد به حرف زدن:

منودارین کجا می‌برین؟ خانواده‌ام منتظرم عسمن. منو اشنباهی گرفتین. هنوز حرفاش تمام نشده بود که یک مشت دیگه به صورتش کوبیده شد. پیره تا رسیدن به ستاد عملیات سیاه هیچی نگفت.

ستاد عملیات سیاه که قبلاً اداروی ساواک سابق بود در خیابان زند قرار داشت. ستاد عملیات دو درب ورودی داشت. ماشین حامل ما از درب ورودی اصلی گذشت و جلوی درب ورودی دومی توقف کرد. ستوانه در حالی که بادی به غنیمت آنداخته بود پیاده شد و به دنبال اون استواره و سرباز

و با کمک هم مارو از ماشین بیرون کشیدن. فرمانده عملیات سیاه در حالی که یک کلاشینکف به حالت آماده در دست داشت جلو آمد. ستوانه قضیه را بهش گفت. او جلوتر آمد و در حالی که به صورت من فشار می‌آورد گفت:

باید خون این کثافتهارو ریخت.

کارگره دوباره شروع کرد به التماس کردن: والا من کارگرم. من از سر کار می‌آمدم، اینها منو اشتباه گرفتن، آدرس محل کارم را به جناب سروان دادم (زد زیر گریه) زن و بچه‌ام منتظرم هستن.

بعد بردنش توی یک اتاق دیگه، منو عم آنداختن توی اتاق کوچکی که چسبیده به راعرو و عمارت بود. همین طور ایستاده بودم، پس از چند لحظه ستوانه در اتاق رو باز کرد و دو دستی کوبید توی سرم و گفت:

مادر ... داری شناسایی می‌کنی؟ بعدش هم با سه چهارتا سلی و مشت و لگد دیگه منو آنداختن روی صندلی. دوباره فرمانده ستاد عملیات داخل اتاق آمد. ستوانه هم پشت سرش در حالی که لوله‌ی کلاشینکف‌اش رو توی گوتست صورتم فرو کرده بود گفت ریشه‌تون را می‌کشیم کثافتها، بعد چیزهایی

بین حم رد و بدل کردن و این در حالی بود که هنوز ناله و فریاد می‌کردم. فرماندهی ستاد عملیات چیزهایی به چندتا پاسدار گفت و اونها هم منو کشان کشان بیرون آوردن و آنداختن داخل ماشین سیاه. من را بردن به یکی از شعبات دیگر سیاه که چسبیده به فلکه ستاد بود. ظاهراً قسمت بهداری سیاه بود که حالا یکی از شعبات اصلی سیاه شده بود. به هر حال به کمک دیگر پاسداران من رو روی یک تخت خوابوندن. پس از مدتی من رو بلند کردن و آنداختن توی ماتنن و بردن به طرف زندان سیاه.

■ ■ ■

زندان سیاه چسبیده به دانگاه به اصطلاح انقلاب قسمتی از ارتش سوم سابق بود که در اختیار سیاه و دانگاه قرار گرفته بود. از درب اصلی که وارد می‌شدی سمت چپ ساختمان دانگاه بود، ۵۰ - ۴۰ متر جلوتر از اون زندان سیاه قرار داشت. پس از عبور از درب ورودی، جلوی درب زندان ماشین توقف کرد، یکی از پاسدارها پایین رفت و چیزهایی به پاسدار نگاهبان درب گفت و به ما اشاره کرد. ما عمگی پیاده شدیم، منو آنداختن جلو. پاسدار مسلحی پشت سر من و یک پاسدار دیگه که پاکت محتوی نشریات را در دست داشت در کنارم، راه افتادیم. مثل اینکه منتظر ما بودند، درب را باز

کردند، پاسداراتی که همراه من بودند منو همراه پاکت مذکور تحویل مسئولین زندان دادند و برگشتند. منو بردن توی دفتر، عنوزحالم درست جا نیامده بود. یکی از اونها گفت:

پشین برادر!

من نشستم و نگاه عاقل اندر سلفی به من کرد و شروع کرد به بازرسی محتویات پاکت و بعد:

نام؟

نام خانوادگی؟

نام پدر؟

خغل؟

آدرس؟

مدت فعالیت ضدانقلابی؟

اینهارو (محتویات پاکت) از کجا آوردی؟

و خلاصه سئوال‌اترو که لازم داشت، بعد که فرم رو پر کرد پاسدار دیگری را صدا زد. اون یکی آمد و دستم را گرفت و دنبال خودش کشوند، بعد از اینکه از یک راعرو ۱۰ متر گذشیم یک درب رو باز کرد و منو حل داد توی یک راعرو دیگه. بعد حم درب را بست و رفت.

ساعت از یک بعد از نصف شب گذشته بود تمامی این اتفاقات چند ساعت بیشتر طول نکشید. جلوم یک راعرو به طول ۲۰ الی ۲۵ متر بود. سمت راست راعرو چهارتا سلول بود. جلوتر رفته و داخل هر کدام از سلولها سرک کشیدم، یکی از دیگری سلوغ‌تر بود. موندنه بودم کجا برم، چه‌جا به‌طور کتابی کنار عم خوابیده بودند، سلولهای حدود ۲۵ متری تقریباً ۵۰ - ۶۰ نفر را در خود جای داده بود. دستشویی را پیدا کردم، آبی به صورت زدم، خونها رو پاک کردم و دوباره برگشتم، جلوی سلول اولی روی زمین کراز کشیدم، چخام رو که رویهم گذاشتم خیلی زود خوابم برد.

با صدای چه‌ما از خواب بیدار شدم، فهمیدم که ورزش صبحگاهی، در حالی که دنده‌هایم به شدت درد می‌کردند در آن شرکت کردم در این فاصله فقط چند نفر منوجه آمدن یک تازه وارد شده بودند. شاید علتش این بود که در چند روز اخیر گروه، گروه، زندانها رو می‌آوردند و آمدن من زیاد جلب توجه نمی‌کرد. به هر حال چه‌های قدیمی لباسم دادند و لباسهای خوشی را عوض کردم. چند نفر سئوالاتی از من کردند و منم با توجه به موقعیت جوابشون را می‌دادم. سعی می‌کردم رفقام را پیدا کنم ولی شلغوی این اجازه را نمی‌داد. تا این که در روز بعد، دوتا از رفقارو دیدم، رفقام رو منو شناسختن ولی



توره‌های سیمی بود. یست هر پنج‌ه
یک نفر ملاقات کننده و ملاقات سونده
حضور داشتند و به راحتی می‌شد هر
چیزی را به بیرون منتقل کرد و بالعکس.
مادرم را که دیدم لبخندی زد و گفت :

من می‌دونستم که باید این جاها
هم پیام، خوب حالت چگونه ؟ بقیه
چطورن ؟ خیالت بابت خونه جمع باشه ؟

عمه چیز عادیه. چند نفرین این جا
از بچه‌های خودنوں هم هستن ؟!
مجاذین چند نفرن و ... مادرم همین
که می‌دید پاسداره نزدیک منه صحبتی
را عوض می‌کرد. می‌گفت :
همی روزنامه‌ها و کتابیات رو
قایم کردیم. جاسون امنه از بابت
اونها هم راحت باش.

چقدر خوشحال بودم، گرچه مادرم
حوادث تداومت نشریات رو بخونه ولی
کمیابیش از محتوای اونها مطلع بود
و بعد از این که فهمیده بود دستگیر
شدم با کمک بچه‌ها سریعا خونه را
پاکسازی کرده بود و خودش تنهایی
یک وانت بار کرایه کرده بود و حدود
سه تا چمدان را که مملو از سرریه و
کتاب و نوار بودن به محل جدیدشون
رسونده بود، موفقی که بچه‌ها ازین
خواست بودن که با کمک هم چمدانها
رو حمل کنن گفته بود نه. خودم تنهایی
می‌تونم، اگه سما رو بگیرن بردم
ولی اگه متوبگیرن مثلا چیکارم می‌خوام
بکنن ؟ بعد از این که ملاقاتی نمودم
شد حرف آخرش این بود :

نهنساید بعضی‌ها ملاقاتی نداسته
باشند یک حورده خرت و برت آوردن
با اوناستمتتون کن.

بعد عم خندید و رفت. مدت
ملاقاتی ده دقیقه بود. نوی سمین
ده دقیقه احساس کردم مادرم تغییرین
کلی کرده. برخورد امروزش را کمتر
دیدم بودم. روزهای اولی که از
مارکسیسم می‌گفتم عصبانی می‌شد.
چند مورد اتفاق افتاده بود که گفت

اگه دست از خدا بردارن سیرم را حلال
نمی‌کنم، به طرق مختلف سعی می‌کرد
منو از ادامه این راه برگردونه. چند
مورد اتفاق افتاد که تون خونه جلسه
گذاشته بودم با رفقا و سخت مخالفت
می‌کرد و حتی دو سه مورد گفت با
برو اینهارو بیرونش یا خودم بیرونشون
می‌کنم و یک مورد کار به جایی رسید

که جلسن ما نیمه کاره موند و به رفقا
گفتم که متاسفانه قضیه از این قراره.
حالا متوجه شدم که تمام برخوردهای
این چنینی مادرم ناسی از جیب رویهان
بی‌مورد من بود. اما هرچه که جلوتر
می‌ردتم پخته‌تر برخورد می‌کردم و حالا
پس از چند سال حس می‌کردم خیلی

چیزها رو قبول داره و جقدر خنده
آخرش لذت بخش بود. (سه چهار
روز) از تیر ماه گذشته بود که درب
ورودی بند باز شد. یک نفر - دو نفر -
سه نفر - پانزده نفر و شانزده نفر و
عجده نفر وارد بند شدند. چند نفر
از تازه واردین را می‌شناختم، هوادار
پیکار بودند. از فرار معلوم موفعی
که می‌خواستن برن کوه حمقی دستگیر
شده بودند. ظهر اون روز (جمعه))

نهار ما تعدادی نخم مرغ آب پز، سیب
زمینی پخته و نان و مقداری خرما بود.
این کمبود غذای ما سمیتگی بود.
غذایی که به بچه‌ها می‌دادند، کفایت
انبوه دستگیرشدگان رو نمی‌داد. بعد
که بچه‌ها اعتراض می‌کردند، با کمال
بی‌ترسی می‌گفتن همین هم از سر
نون زیاده. حیف نون که به سما
ضدانقلابیون میدن. در فاصله‌ی نزدیک
به یک هفته تعداد دستگیرشدگان
ان چنان بود که حتی بچه‌ها سیها
در حمام نمی‌خوابیدند. مسئولین
که دیدنند نمی‌تونس جوابگوی ملاقات
کنندگان این سمه زندانی باتس
ملاقاتیها رو از دو روز در مخته به
یک روز تبدیل کردند. همین بهانه‌ای
بود برای بچه‌ها که دست به یک
حرکت اعتراضی بزنن. بعد از این
که این ساله از طرف یک پاسدار
منظر شد. در فاصله‌ی کوتاهی نماینده‌ی
گروعه‌ها دور هم به هم تفری نداشتند،
چند ساعت بعد شعارما مشخص شده
بود و سینه به سینه بچه‌ها می‌گفت.

اعتراض شروع شد. فریاد ملاقات -
ملاقات حق مسلم ماست، بند را به لوزه
درآورد. بچه‌ها از صمون اول با تمامی
فدرت یا زمین می‌کوبیدند و شعار
می‌دادند ... زندانی سیاسی آزاد
باید گردد ... ملاقات ، ملاقات حق
مسلم ماست. سربازان مستقر در ارتش
سوم سراسیمه یست در بچه‌هایی که
به راهرو پست سلولها منتهی می‌شد
تجمع کرده بودند و بعضا چیزهایی

هم می‌گفتن. ملاقات ، ملاقات حق
مسلم ماست، مزدوران سرمایه اولش
از خودشون عکس العملی نشان ندادند
ولی همین که بند نخزان عم به ما
پیوستند عکس العملشون شروع شد.
مزدورانی که یست‌بام زندان به‌نگهبانی
منشول بودند لوله‌های اسلحه‌ماشون
را از درپچه‌های کوچک بالای راهرو

بند به طرف بچه‌ها نوسه رفتند و
صدای اسلحه را در می‌آوردند. بچه‌ها
دست بردار نبودند. شعارها همچنان
کوبنده، بند دختران از آن طرف و
ما از این طرف. می‌شد گفت که صدای
بچه‌ها تا فاصله‌ی زیادی از محل زندان
به گوش می‌رسید.

حدود بیست دقیقه‌ای گذشت و
خبری نشد. بچه‌ها با منت و لگد به
درب ورودی بند حمله‌ور شدند، کم
مانده بود درب از پائنه بیرون بیاید.
یک باره مزدوران درب را باز کرده
و مغول وار به بچه‌ها حمله‌ور شدند.
با چوب و چماق، دستبند و پایبند
و تسه پروانه‌ی ماشین به جان ما
افتادند. بچه‌ها که هرکدامشون سریعا
خودشون را به سلولها رسونده بودند
به دلیل هجوم مزدوران روی هم ولو
شدند. اونهایی که جلوتر از بقیه به
دربهای سلول بودند ضربه‌های بیشتری
را متحمل شدند. چند نفر از صورتشون
خون فواره می‌زد. یکی از بچه‌ها کف
راهرو بند مثل مُرده افتاده بود.

بعدش هم سراغ بند زنان رفتند چون
یک باره صدای بند زنان نیز قطع شد
و صدای فریاد بلند شد. چند نفر که
حالتشون ناچور بود بچه‌ها کمک کردند
و به راهرو آوردنسون. یک نفر، دوتا
از دندانهاش افتاده بود، یک نفر
دستهاش تکتسه بود. لگد یکی از
مزدوران به جای حساس یکی از بچه‌ها
اصابت کرده بود و به خودش می‌پیچید.
مونده بودیم که زخمی شدگان رو چیکار
کنیم. تا مدتی صبر کردیم و بعدش
توسط یکی از بچه‌ها درب ورودی به
صدا در آمد، درب باز شد چندان مزدور
پشت درب به حالت آماده‌باش
ایستاده بودند. به اونها گفته شد
حال چند نفر ناچوره باید دکتر بیاید.
اونها بدون این که حرفی بزنن درب
را بستند و پس از چند دقیقه نامور
سرجانی زندان آمد دم درب و گفت
مجره‌بین را بیارن. بچه‌ها کمک کردند
و زخمی شدگان رو تا درب ورودی حمل
کردند و بعدش مزدوران آمدند
و بچه‌ها رو برسد بیداری. دوباره
درب بسته شد. و فردای آن روز سه
چهار نفر از مجروحین برکتشند به بند
و دو نفر دیگشون رو ما هرگز ندیدیم.
گرچه این حرکت اعتراضی سریعا در
شهر پخش شده بود و خیلی بُرد داشت
ولی به دلیل مشخص نبودن نقطه‌ی
پایبانی این حرکت خیلی از بچه‌ها
شدیدا صدمه دیدند، حتی تعدادی
از بچه‌هایی که در حین شعار دادن
از یست بام توسط مزدوران ساخته
شده بودند بعدا با سیادت اونها
اعدام شدند. مجروحین که بلااستنا

من اونها رو می‌شناختم، بعد از این
با رفقا صحبت کردم فهمیدم چهار روزه
که دستگیر شدن. در این مدت عمه‌ای
از بچه‌ها رو صدا می‌کردند و واسه
بازجویی می‌برن. بعدش فهمیدم
که تعدادی از اونها رو پس از بازجویی
آزاد می‌کنن ! اونهایی که حاضر به
تعهد دادن بودن آزاد می‌سن و
اونایی که حاضر به تعهد دادن نبودن
باز می‌گشتن. تا عصر عمون روز چند
نفر دیگ از رفقا رو توسط دورفین اولی
شناختم. یکی از رفقا چند ماسی از
مدت محکومیتش سیری شده بود. رفیق
قبلا در زندان عادل آباد بود، اما
به دلیل این که فهمیده بودند اعتصاب
عادل آباد رو رفیق سازمان داده بود
(حدود سه ماه قبل) اونو به زندان
سیاه منتقل کرده بودند. به هر حال
رفیق چند عفته‌ای بود که منتظر پایان
محکومیتش بود. خیلی سریع متوجه
شدم هر کس که سوال یا ابهامی
در مورد مسایل مختلف داره با رفیق
عم‌فردی می‌کنه. می‌شد گفت تقریبا
رفیق عمه کارون بند بود. با رعایت
مسایل امنیتی مسایلی را با رفیق
منظر کردم. روز سوم تیر ماه رفیق را
صدا کردند و ازین خواستن که وسایلش
را جمع کنه. رفیق دست بچه‌ها را فسرده
و رفت. و بعد از آزادان بلافاصله رفقای
بیرون رو در جریان کم و کیف دستگیری
س فرار داده بود. به جرات میسه
گفت اثر رفیق ه الی ۷ روز دیگ مدت
محکومیتش بیسز بود الان یکی از
عواداران شهید سازمان بود. روز
چهارشنبه که فرار رسید اولس ملاقاتی
رو که رفتم برام مسجل شد که رفیق
وظیفه‌اش را دقیقاً انجام داده. نحوه‌ی
ملاقات بدین شکل بود که خانواده‌ی
زندانیان توی صف یست درب اصلی
می‌ایستادن و پس از نام‌نویسی
ه نفر - ه نفر وارد محوطه می‌شدند
و زندانی خود را ملاقات می‌کردند.
حائل میان زندانی و ملاقات کننده

بعد از ۷ تیر همگی اعدام شدند. غروب بود، دوباره درب ورودی باز شد و بازجوها، نامور، نامجو، موزه و زارع به همراه تعدادی دیگر از پاسداران وارد بند شدند و از بچه‌ها خواستند در راهرو جمع کنند، در حالی که راهرو جوابگوی انبوه دستگیرشدگان نبود. بچه‌ها فسرده در کنار یکدیگر نشستند. تعدادی عم در عیون سلولها و حمام، حراف و سفسطه شروع شد. بعله ما مسلمانیم و هیچ مایل نیستیم برافران مسلمان خود را اذیت کنیم، در اسلام با اسرا هم مثل برادر رفتار می‌کنی!! چرا شلوغ راه انداختین؟ کی شما رو تحریک می‌کنه؟ چرا خواسته‌عانون را درست مطرح نمی‌کنید؟ فکر می‌کنید با شلوغ راه انداختن کاری از پیش می‌برید؟ بفرما حتما باید کتک رو می‌خوردمی تا آدم بشین؟ شاید تعدادی از شما ما بی‌گناه باشین به فاطمه قسم من وجدانا ناراحتم که چرا تعدادی کتک خوردند. چرا از بین خودتون نماینده انتخاب نمی‌کنین تا خواسته‌ساتون را با ما درمیان بگذاره؟ ما رو از داد و بی‌داد می‌ترسونین؟! نخیر کور خوندین ما از این بچه‌بازها نمی‌ترسیم. کی شمارو تحریک می‌کنه؟ اگه مرده اون که شمارو رمبری می‌کنه بلند شه بگه من بودم، چرا می‌ترسی بدبخت، بلند شو دیگه، مگه نمی‌گی فدایی هستی، بلند شو اگه راست می‌گی. بلند شو بزدل ترسو، شما چی می‌خواین؟ چی می‌گین؟ حرف حسابتون چیه؟

توی این مدت بچه‌ها فقط نشسته بودند و هیچ عکس‌العملی از خودشون نشان نمی‌دادند، نامور هر کاری کرد کسی به حرف بیاد، هیچ‌کس چیزی نگفت. گرچه در کل این حرکت بُرد داشت و تا اثراش نیز به جا گذاشت ولی همان طور که گفته شد مشخص نبودن نقطه‌ی پایانی این حرکت تعدادی از بچه‌ها را به جوخه‌ی اعدام سپرد. در این حرکت بچه‌ها از پتانسیل بالایی برخوردار بودند. حتی تعدادی از اونها می‌گفتند دریا را بشکنیم، پاسداران را خلع سلاح کنیم و همگی افسوس می‌خوردند که چرا هنگام حمله‌ی پاسداران دست به این کار نزدند. دقیقا یادم نیست روزچندمی بود که اونجا بودم، خبر رسید که بهشتی، حاکم سرع دادگاههای به اصطلاح انقلاب شیراز در اصفهان ترور شده. هرچه این گونه عملیات گسترده‌تر می‌شد، هواداران مجاهدین بیشتر باورشون می‌شد که رئیس جمهور مسعود!! تا حداکثر سه ماه دیگه کارو بیکره می‌کنه. مثلا بعد از جریان ۷ تیر زمانی که

رادیوی بند شروع به شمردن کشته‌شدگان دفتر حزب جمهوری کرد، بچه‌های مجاهدین دل تو دلشون نبود، بعضی‌هاشون باورشون نمی‌شد، تعدادی شون دیگه کسی رو به قول معروف تحویل نمی‌گرفتن. تعداد انگشت شماری از اونها هم با برخوردهای اصولی جلوی این گونه حرکات رو می‌گرفتند، و ایمان دارم اگر همین گونه هواداران الان زنده بودند اجازه‌ی انقلاب هفته‌ای يك بار رو به مسعود خان و امثالهم نمی‌دادند. بین رفقای هوادار سازمان و هواداران پیکار و دیگر گروهها در رابطه با این گونه حرکات سکتاریستی بحث بود، به اشکال مختلف سعی در روشن کردن افذهان هواداران مجاهدین می‌شد ولی ظاهرا این برخوردها رو هم به مسئولین پیش گزارش می‌کردند و چند مورد هم پیش آمد که بین مسئولین نیروها در این رابطه بحثهای مفصلی صورت گرفت.

بازجویی من حدود ۲،۵ ساعت طول کشید. پاسداری به نام موزه بازجویی من بود، سئوالاتی رو که از من می‌کرد عمدتا حول و حوش چیزهایی بود که از من گرفته بودند و طبیعتا با زمینه سازیهایی قبلی سئوالات را پاسخ می‌دادم. خیلی راحت می‌شد منرفشون کسی چون از آنجهان تجربه‌ای برخوردار نبودند که بتوانند تشخیص بدن و صد البته این تا زمانی بود که خائنین به خلق، توده‌ایها و اکثریتها (هر دو جناح) تجربه‌های گرانقدری را در اختیار مسئولین به طور سیستماتیک نگذاشته بودند.

تزدیک به يك ماه گذشته بود. منو به همراه چند نفر دیگه برای دادگاه خواستن. بعد از آماده شدن دستامون را دستبند زدند و با صف ما رو بردند در ساختمان اصلی دادگاه. مدتی همین طور توی صف نگه‌مون داشتن. مراجعین دادگاه ما رو نیگاه می‌کردند و چیزهایی می‌گفتند. حدود يك ساعت همون طور ایستاده بودیم. پاسداری که همراه ما بود برگشت گفت: باید برگردیم. برادر نوربخش امروز نیامد. نوربخش، موسوی، بروجرودی و بهشتی از حاکمین شرع بودند که این آخری همونی بود که در اصفهان ترور شد و به جای اون بروجرودی رئیس دادگاههای به اصطلاح انقلاب شیراز شد.

چند روز بعد دوباره ما رو صدا کردند، باز با همون شکل ما رو بردن دادگاه. وارد اتاق حاکم شرع شدم. داخل اتاق دوتا حاکم شرع بودند يك نفرشون يك دختر را محاکمه می‌کرد و موسوی من را. سئوالات شروع شد.

اسم ؟
نام خانوادگی ؟
اسم مستعار ؟
شغل ؟
اسم پدر ؟
محل سکونت ؟
وابستگی به گروهها ؟
مدت وابستگی ؟

و دهها سئوال دیگه که اکنون یادم نیست. من که از همون اول همه چیز را انکار کرده بودم، کماکان با همون پاسخها جوابگوی سئوالات حاکم شرع بودم.

مسلمانی ؟
نمازهای یومیه ؟
نماز شب چند رکعت ؟
نماز عید فطر ؟
انواع غسلها ؟
نماز میت ؟
نماز آیات ؟

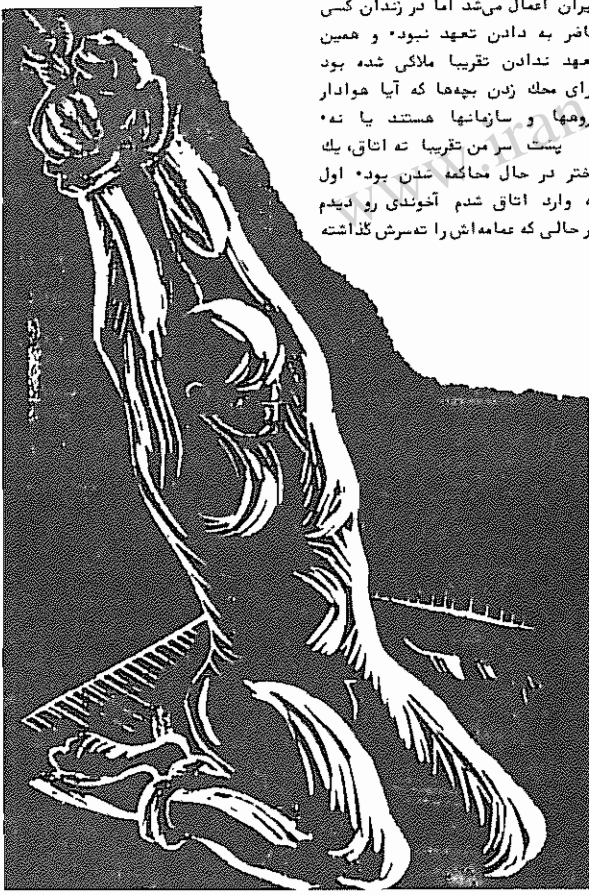
رساله‌ی امام رو خوندی ؟
اگه از شما خواسته بشه حاضری در

مصاحبه‌ی تلوزیونی شرکت کنی ؟
حاضری تعهد بدی ؟ و غیره
درحالی که جو ترور و سرکوب به شدت از طرف هیات حاکمه در سراسر ایران اعمال می‌شد اما در زندان کسی حاضر به دادن تعهد نبود. و همین تعهد ندادن تقریبا ملاکی شده بود برای محک زدن بچه‌ها که آیا هوادار گروهها و سازمانها هستند یا نه. بیست سر من تقریبا ته اتاق، يك دختر در حال محاکمه شدن بود. اول که وارد اتاق شدم آخوندی رو دیدم در حالی که عمامه‌اش را تهرش گذاشته

بود یکی از پاهاش رو روی صندلی و دیگری رو روی زمین گذاشته بود. عیاش را بیرون آورده و آویزان کرده بود، شلوار زیرش کاملا مشخص بود و دختری که محاکمه می‌شد سرش را پایین انداخته و به زمین نگاه می‌کرد.

هنگام محاکمه هیچ يك از مدارکی رو که از من گرفته بودند ((کتابها، اعلامیه‌ها، نوار و گزارش دست نویس)) روی پیرونده‌ام نبود!!؟ و خودم هم تعجب کردم. حاکم شرع فقط استاد به گزارش چگونگی دستگیری من در چهارراه هواپرد و بازجویی نامبرده کرده و طبیعا به جرم پخش اعلامیه مرا محاکمه می‌کرد. محاکمه که تمام شد از حاکم سئوال کردم ((با سادگی)):

من کی آزاد می‌شوم ؟
گفت: فکر نمی‌کنم به این زودی، اعلامیه پخش کردن جرمش بالاست!!
پاسدار محافظ صدا زده شد منو خوبیش داد و دوباره برگشتیم به اتاق قبلی. ما رو برگردوندند به زندان سپاه. با باز شدن درب بند و ورود ما سئوالات شروع شد. بچه‌ها هرکدام سئوالی می‌کردند و در حد توان پاسخ



داده می‌شد. و این به دلیل انتقال تجارب بچه‌ها با یکدیگر بود. از اولی که منو دستگیر کرده بودند تا حالا همه چیز را انکار کرده بودم و اصلا مثل این که منو بی‌خودی گرفته‌اند، عمل می‌کردم. و بر این اساس هم بود که حاکم شرع از من سوالات مذهبی می‌کرد. دو روز بعد از اون اسامی تعدادی رو از پشت بلندگو خواندند منم جزو اونها بوم. از ما خواستن که وسایلمون رو جمع کنیم و آماده باشیم. حدود نیم ساعت بعد درب بند باز شد و اسامی خوانده شده را به بیرون راهنمایی کردند.

جلوی زندان سپاه ما رو سوار ماتیون مینی بوس شوربانی کردند. ما رو به عادل آباد می‌برندن، بچه‌ها می‌گفتند و می‌خندیدند همه سر حال و بشاش. از اولین گروههایی بودیم که بعد از خوردن ۲۰ چمگلی منتقل زندان عادل آباد می‌شدیم. جلوی بند ۴ ما رو به ردیف ننگه داستند. خلیل تراب پور همه کاری بند، جلو آمد و ما رو تحویل گرفت. برای این که به قول معروف ضرب شستی گرفته باشد یکی از بچه‌ها رو زیر مشت و لگد گرفت و می‌گفت:

چرا اطرافت را نیگاه کردی !!
دو نفر سلمانی آمدند. به دستور خلیل تراب پور موهای ما رو تا ته زدند و بعد هم خود خلیل تراب پور ما رو داخل سلولها تقسیم کرد.

سه‌میای سلول ۴ شدم. در این سلول چند نفر دیگه از جمله دو نفر از بچه‌های اهل مسجد سلیمان و یک نفر از اهالی آبادان، و سرهنگ کشاورز رئیس سابق دابرهی راهنمایی و رانندگی استان فارس بودند. این یکی آخری رو به جرم تیراندازی به طرف مردم در مقطع قیام و کستن دو نفر بازداشت و حدود دو هفته بود که بلا تکلیف اونجا بود. این جناب با دادن ۱/۵ میلیون تومان رشوه به جناب پروچردی محکوم به ۱۵ سال حبس شد که خیلی سریع با یک عفو تبدیل به ۵ سال شد. پروچردی غیر از حساب بانکی دادگاه یک حساب بانکی هم خودش داشت و توسط واسطه‌ها میلیونها تومان به حساب خودش سرازیر کرده بود. مورد مشخصی را که ما فهمیدیم همون جریان سرهنگ کشاورز بود.

زندان عادل آباد متشکل از چهار بند مردان و یک بند زنان، سلولهای انفرادی و غیره بود. از درب هشتی که وارد می‌شدی سمت چپ یک راهرو طویل بود که به سلولهای انفرادی ختم می‌شد. در سمت چپ این راهرو

آشپزخانه‌ای بزرگی بود که غذای حدود نزدیک به ۳۵۰۰ نفر را طبخ می‌کرد. سمت راست هشتی راهرویی بود که اوایلش سالن سینما و سخنرانی، کلاسهای پیکار با بی‌سوادی و ته آن سمت راست کتابخانه سندهای عمومی را در خود جای داده بود. چند قدم از درب هشتی جلوتر، سالن ملاقات بود که سمت راست قرار داشت و روزهای چهارشنبه زندانیان از این طرف و خانواده‌های زندانیان از آن طرف یکدیگر را ملاقات می‌کردند. حدود ۴۵ تا ۳۰ نفر در یک زمان می‌توانستند ملاقاتی داشته باشند. البته در حالی که حایل دو طرف نشیمنهای دو چداره و نشکن کار گذاشته شده بود تمامی صحبت‌های زندانیان و بالعکس را از اتاق کنترل می‌شد کنترل کرد. به طرف سراسر از پله‌های جلوی هشتی که پایین می‌آمدی چند قدم جلوتر سمت چپ بهداری بود و دو متر جلوتر سمت راست از اون روبرو بند یک که

اول بند به اصطلاح دارالتادیب بچه‌ها بود و با سرازیر شدن زندانیان زن، به بند زنان تبدیل شد و بچه‌ها رو به بند زنان که تقریبا چسبیده به بند ۴ بود انتقال دادند. آخر راهرو هم باشگاه سمت راست و کارگاه سمت چپ قرار داشت. هر بند متشکل از سه طبقه بود و هر طبقه دارای ۲۲ سلول و هر سلول به طور عادی ظرفیت نه نفر را داشت که با سیل زندانیان در هر سلول به طور میانگین پانزده نفر جای گرفتند. از درب ورودی هر بند که وارد می‌شدی سمت راست گارد "انتظامات" و از درب آهنی دومی که داخل خود بند می‌شدی سمت راست حمام و طرف شویی و سمت چپ دو راهرو که ۴۰ دستگاه توالت در آن قرار داشت. بعد از دستشویی انبار و بعد هم سلولها. آخر طبقه اول سمت راست مسجد بود که قبلا بچه‌های سیاسی را معمولا روبروی آن جای می‌دادند. طبقه دوم که قرینه‌ی طبقه اول بود جای انبار تبدیل به مغازه‌ی بقالی شده بود و آرایشگاه سمت راست چسبیده به حمام. طبقه سوم نیز جای کتابخانه‌ی بالای بقالی طبقه دوم بود. هواخوری ته بند به وسعت تقریبی ۷۵ تا ۷۰ متر بود که دور تا دور اونو تورهای سیمی کار گذاشته بودند. از هواخوری می‌شد هواخوری بند ۲ را دید.

قبل از ورود ما تعدادی زندانی سیاسی از جمله رفقای هوادار سازمان در عادل آباد بودند. فردای روزی که ما رو به عادل آباد آوردند رفقای قبلی دنبال هواداران سازمانی بودند که

تازه به عادل آباد منتقل شده بودند. بعد از پرس و جو از بچه‌های جدید رفقا متوجه شدند که به طبع راهنمایی‌های لازم رو در اختیارم گذاشتند. کم کم اعداها داشت اوج می‌گرفت. روزی نبود که زندانیان جدید رو از زندان سپاه نیارن و روزی نبود که خبر اعدام شدن تعدادی از بچه‌های زندان سپاه رو نیارن. چند روز بیشتر نبود که به عادل آباد منتقل شده بودیم. خبر رسید دادگاه ویژه‌ای جهت رسیدگی به تراکم متهمین وارد شیراز شده. ۷ الی ۸ روز گذشته بود تعدادی از بچه‌هایی که هنوز محاکمه نشده بودند با محاکمه‌ی مجدد شدند رو صدا کردند. حدود ۵۰ نفر بودند. صبح به دادگاه ویژه‌ی مستقر در زندان سپاه بردن نشون.

ما می‌دونستیم بعد از جریان ۷ تیر تعدادی رو اعدام خواهند کرد. حتی خود بچه‌های اعدا می هم اینو می‌دونستن. عصر همون روز همگی را به جز یک نفر برگردوندند عادل آباد. بچه‌ها کلی خوشحال شدند که فقط یکی از بچه‌ها احتمالا اعدا می و بقیه برگشته‌اند. ولی این خوشحالی دیری نپایید. دوباره فردای اون روز همون تعداد رو صدا کردند و دیگه مشخص شد که تعدادی از اوسها اعدا می‌اند.

پس فردای اون روز از ۵۰ نفری رو که بردند ۸ نفر برگشتند و ۴۲ نفر را اعدام کرده بودند که اسامی اونها رو ما در روزنامه‌هایی که خود کمیته‌ی فرهنگی زندان در اختیارمان می‌گذاشت دیدیم. آخوندی بنام عندلیب یا عندلیبی که سن و سالش به سختی به ۴۵ سال می‌رسید رئیس داده ویژه بود. محاکمه‌ی بچه‌ها در چندتا سوال خلاصه می‌شد:

هواداری؟ آگه بگی بله اعدام و آگه جواب منفی بدی اید !!
بله هوادارم
اعدام
هواداری؟
نه هوادار نیستم
اید !!

باور کردنی نبود. آخه چطور ممکن بود کسانی که با هم سر یک سفره غذا می‌خوردم، می‌گفتیم و می‌خندیدیم و بحث می‌کردیم، یک دفعه این چنین مثل گل بریزر شوند.

هر چقدر جلوتر می‌رفتیم شکل بازجویی، نحوه‌ی شکنجه‌ها پیچیده‌تر و اعداها زیادتر می‌شد. سیل دستگیر شدگان به طرف زندان سپاه و عادل آباد سرازیر بود. و صد البته این همه تجربه را در این مدت کم خانئینی در اختیار این جانباان گذاشتند که چمن به جناحهایی از رژیم دوخته بودند و غرق در تب راه رشد فرسرمایه‌داری بهترین فرزندان خلق را به کشتارگاههای رژیم می‌کشاندند، زمانی که طی اعلامیه‌های آنجانی از هواداران



خود می‌خواستند برای حفظ انقلاب به کمک براداران پاسدار بشتابند و ضد انقلابیون را به زخم خودشان به مراکز سپاه معرفی کنند. خیلی طبیعی بود که رذیانه تخریبیات گذشته‌ی خود را دو دستی تقدیم برادرانشان کنند. اساسا اگر حزب خائن توده و نوجه‌های اکثریتی آنها ((هر دو جناح)) این چنین نمی‌کردند جای تعجب بود.

رفیق م. رادر بهداری دیدم. اونقدر شکنجه شده بود که فقط پوستی به استخوان داشت و بدون این که کلمه‌ای از دهانش بیرون بکسن اعدا می کردند (این رو بعدما من فهمیدم)
رفیق ب. رو اونقدر سلاط به کف یاهاش زده بودند که نمی‌تونست درست راه بره. رفیق پ. زندانیان را به ستوه آورده بود. او یکی از سازمان دهندگان اعصاب بند زنان بود، اعصابی که منجر به کتک زدن پاسداران دختر و زندانی کردن آنها در یک سلول توسط زندانیان شده بود. معمولا اسامی شهدارو از روزنامه‌ها منوجه می‌شدیم یا از نشریه‌ای که با کمک توابینی بنام انصار الحسین منتشر می‌شد. همین قدر که یک زندانی

قادر به راه رفتن نبود همین قدر که یک زندانی به دلیل جراحات وارده قادر به حمام رفتن نبود، همین قدر که تعدادی از زندانیان به دلیل ضربات وارد شده بر آنها بیرون نخیسای بهداری افتاده بودند، همین قدر که می‌دیدید دست یا پا یا یکی از اعضای بدن زندانی شکسته نمی‌توانستی حدس برتی که عمی کنجها تا به کجاست. مثلا ش* که اصلا بسوهری بود و در شیراز بزرگ شده بود رو آنقدر سکنجهاش کرده بودند که نمی‌توانست حتی ۱۰ سانتی متر دستهایش رو بلند کند. روزهای اولی که دیدمش کمی چاق بود و بعد از سکنجه‌های مکرر به راحتی می‌شد گفت ۲۵ کیلو از وزنش کم شده. ازش ماسیس کثیر گرفته بودند. یک روز چهارشنبه بعد از این که از ملاقاتی برگشتم، او را صدا کردند و بعد از این که با تمامی بچه‌ها دست داد به امید دیدار گفت و رفت!! و دیده هرگز ندیدمش.

بودند رفقا و مبارزینی که به جرم گزارش یک بسیجی یا یاسدار اعدامتون کردند. شلاق، اعدام مصنوعی، بی‌خواهی دادن، توپ فوتیال کردن، سومیخ و ... از کارهای روزمره این جانجیان بود. ساعت ۱۰ شب همه زندانیان می‌باید زیر یونها در سلولها تون باسن. صبحا از سحر بلندگو را سا آخر باز می‌کردند، ادا و قرآن و سرودهای مذهبی و غیره. هیچ کس هم حق اعتراض نداشت. اعتراض کردن مساوی بود با تجدید محاکمه شدن. کافی بود یاسداری از یک نفر خوشش نیاد، تجدید محاکمه در انتظارش بود. از مسئولین بند بپزادی، فیروزی، خلیل سراب پور، جلیل تراب پور گرفته تا یاسداران دیتر، هادی آسمانی، بیابانی، هادی خلوصی، معلم، زارع، گزایی و دیگران هر کدام برای خود روسی افتاد می‌کردند. مثلا هادی خلوصی خودسرانه مراسم صحگاهی برپا کرده و از تمامی زندانیان خواست که در مراسم صحگاهی شرکت کنند که صد البته به جز سوابین دیگران شرکت نکردند. در ظاهر شرکت در این مراسم اختیاری بود اما بعد از شروع مراسم صحگاهی هادی خلوصی به سلولها سرگسی می‌کرد و هر کس که در این مراسم شرکت نمی‌جست را زیر نظر می‌گرفت. هادی آسمانی بعد از خاموشی ماشین سلمانی را به دست می‌گرفت و اثر در سلولی کسی بود که هنوز زیر یو ترفته بود، موها و سیلهاش را از نیمه می‌تراشید. یا گزایی بعد از خاموشی به عکار متخلفین می‌رفت و زندانیان متخلف

را وادار به جاروب کردن و تسنن گارد می‌کرد. موقع هواخوری کسی نمی‌تونست با کسی تماس بگیره. ماه رمضان روزه رفتن اختیاری بود البته ظاهرا و در باطن اجباری بود، روزه خواران را زیر نظر می‌گرفتند. کسک زدن بی‌مورد و پیرونده‌سازی از جمله کارهای معمولی بود.

عمده‌ی زندانیان سیاسی از هواداران مجاهدین، هواداران سازمان، پیکار آرمان مستضعفین، تعدادی از هواداران رزمندگان، سه چهارم سیران بچه‌های اتحادیه‌ی کمونیستها و تعدادی کارگر مبارز از جمله نمایندگان کارگران شرکت نفت بودند. تعدادی از مهاجرین جنگی که در نرگزیهای آبادانیاها و سیرانیاها که دستغیب امام جمعه سیران فرمان جهاد بر علیه از جنگ گریختگان صادر کرده بود نیز جزو زندانیان بودند.

با رهنمودهای توابین طبقات تقسیم به طبقه توابها، نیمه توابها و طبقه خبیثها شد. هیچ یک از افراد طبقات حق تماس با زندانیان دیتر طبقات را نداشتند. شبها در بهای هر طبقه بسه می‌شد. طبقه خباث (طبقه سوم) از هیچ گونه امکانات برخوردار نبود. مثلا آبی طبقه ارداس تلویزیون محروم بود، روزنامه دیده به این طبقه فروخته نمی‌شد. بیگاری برای آمیزخانه از این طبقه گرفته می‌شد. دوسه‌ای آب حمام توسط مزدوران بسته می‌شد تا ارحام رفتن بچه‌ها جلوگیری کنند. سیگار خریدن که برای طبقه اول (توابها) آزاد بود، برای افراد طبقه سوم ممنوع بود. توابین هرچقدر که می‌خواستند می‌توانستند از هواخوری استفاده کنند. برای سوابین ملاقاتها بعضا محسوری و با جا-واده به طور جمعی بود. باشگاه رفتن فقط برای توابین مجاز بود. سخنرانیهای روزی دو سه مرتبه، تماشای تلویزیون و ویدئو توابین به طور اجباری.

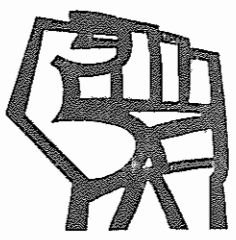
هرچقدر که سرورها بیشتر می‌شد فشار روی زندانیها بیشتر بود. مثلا دستعیب رو که نوروش کردند یاسداران بند مثل گراز وحشی به هر طرف سر می‌زدند و منتظر بهانه بودند تا یک نفر را زیر مشت و لگد بگیرن و عده‌شون را خالی کنند. توابین که همه چیز را زیریا گذاشته بودند حس از یاسداران نیز آتیششون گرم‌تر بود. بعضی از اونا به مثابه‌ی مسئول بند زندان عمل می‌کردند. در مورد زندانیانی که مدت محکومیتشون تمام شده بود نظر می‌دادند، برای کتابخانه کتاب انتخاب می‌کردند.

روزنامه‌ی دیواری و ... خلاصه به هر کارن که اوسها رو به آزادی نزدیک می‌کردن می‌دادند. به عنوان نمونه جمید (مسئول اصناف) مجاهدین یا فریدون (مسئول معلمی) مجاهدین بدون این که کوچک ترین سکنجه‌ای بشن تا جایی که دهن کثیفسون اجازه می‌داد، هر کس که زمانی حرفی برخلاف رژیم جمهوری اسلامی زده بود رو گرفتار کرده بودند. جمید تر خیابان وصال سیراز محازنی فروشگاه ورزشی تضحی داشت، به راحتی از زندان بیرون می‌آمد به مغازه سر می‌زد. احتمالا اگه کسی را می‌دید لو می‌داد و خیلی عادی به زندان برمی‌گشت. (کریم) از هواداران مجاهدین از سرمداران توابین شده بود. در زندان هیچ کس امید نداشت، سر آن امکان لو رفتن از طرف توابین بود.

در مقابل این همه فشار اکثر زندانیان همچنان مقاومت می‌کردند. تحریم کتابخانه، تحریم مراسم صحگاهی، تحریم سینما و غیره. به عنوان نمونه فریدون (مسئول معلمی) مجاهدین هنگام سخنرانی خود و حرفهایش را نیمه‌کاره رها کرد. و به گارد پناه برد. هنگام سخنرانی دیتر و ترحان بچه‌ها با هم بیج بیج می‌کردند که بعضا کنترل از دست مسئولین خارج می‌شد. هر کس هرچه در توان داشت به خاطر روحیه دانی به دیگران استفاده می‌کرد. به جز توابین در نمازها جماعت کس شرکت نمی‌کرد. قرار بود موقع ملاقات حامی زندانیان به زبان فارسی صحبت کنند تا کنترل کردن آنان آسان باشد، اما زندانیانی که یا لهجه محلی داشتند یا زبان مثلا لری یا ترکی به مورد اتعاق افتاد که خلیل تراب پور سراسیمه از اتعاق کنترل به سالن ملاقات آمد و چند نفر از این دسته زندانیان را زیر مشت و لگد به طرف بند راهنمایی کرد و ملاقاتشان لغو شد.

کامبیس از بیرون خبرهایی می‌رسید و بالعکس. به ما خبر می‌رسید که دشمنیت نوده‌ها درجه وضعیتی است، نورم، وضع شهر و خلاصه چیزهای دیگه. از این طرف خبرهای داخل زندان نیز به بیرون می‌رسید. ما خبر داشتیم که سهدای به خون خمنه‌ی خلق رو در محیطی دور از فبرسان شهر به خاک می‌سپارند و اسمش را لعنت آباد گذاشته‌اند. به ما می‌گفتند که خانواده‌های ک عزیزان ما را اعدام کرده‌اند حق شک‌گذار و احماتا اجرای مراسم تدفین ندارند. ما می‌دونستیم دوستان و آشنایان و جوانانی که

بر مزار این دسته از فرزندان خلق حاضر می‌شوند دستگیر و مورد بازخواست فرار می‌گیرن. فحشها و ناسزاها می‌که مزدوران نثار خانواده‌های عزیز از دست رفته می‌کردند را در جریان بودیم. ناپدید شدن، که هر از گاهی اسامی آنها نیز از بلندگوی بند اعلام می‌شد رو خبردار می‌شدیم. اما چه می‌شد کرد کارن از دشمنان ساخته نبود. چه خوب بود می‌توانستیم دست مادری را که تنها فرزندش را فدای خلق کرده بود بیوسیم و چه زیبا بود بر مزار شهیدا حاضر می‌شدیم و با خواندن سرودی با حوشان عهد می‌بستیم که راجهان را ادامه خواهیم داد. می‌گفتم که: " سا از آن بی‌سارانی سستید که با خون خویش در مقابل خون آسمان صف بسته‌اند " و دیر نیست آنچه را که سا فرزندش دادید و جامعه‌ای را که شما در نظر داشتید با قدرت نپزال نوده‌ما به رهبری پرولتاریا شکل می‌گیرد. اثر شما جستان زیر طی از حاکم مدفون است، رهروانسان در کارخانه‌ما و موزه‌ما همچنان بنر آگاسی می‌باشند.



به هر حال بعد از این که مدت محکومیت تمام شد چهار ماه بیشتر متونگه داشتند. دلپشون هم خیانت و سر به راه نشدن من بود!! در تمامی مدت محکومیت رفتایی رو که زیر ضرب می‌رفتم و بعد از بازجویی و سکنجه‌های جسمی زیادی را که منحل می‌شدند به انا. آباد می‌آوردند رو می‌دیدم. و پس از این که وضعیت سر دومون برای یکدیگر مشخص می‌شد، سراغ هم می‌روشیم و با لبخندی قفسر دسنی آینده را مرور می‌کردیم و گدسه را به خاطر آینده. چه شیرین بود رفیقی را سرملند می‌دید که چگونه زیر سکنجه‌های قرون وسطایی ریم مقاومت و بدون این که حرفی به زبان آورده باشد، به صورت لبخند می‌زد و درحالی که یاری راه رفتن را ندانست از رفتای بیرون می‌گفت، از مردم و از همه چیز. شاید من قادر به روی کاغذ آوردن این گونه احساسات نیام و شاید اساسا این گونه احساسات نوشنی نباشد. ■

مصائب شانزدهمین سالروز بنیان گذاری



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و هفتمین سالروز قیام سلطانه ۲۲ بهمن ماه

مداوماً به حقانیت گفتار و کردار ما بیشتر ایمان آورده‌اند، به سمت برنامه انقلابی سازمان گرایش می‌یابند. نقش فعال و پیگیرانه رفقای ما در تعدادی از حرکت‌های اعتراضی و مبارزات توده‌ای نظیر تظاهرات کوی ۱۳ آبان و یا اعمصابت برخی از کارخانجات بیانگر این واقعیت است که اگرچه ما هنوز ننوانسته‌ایم به نحوی مطلوب فعلاً در سازماندهی و رهبری مبارزات توده‌ها نقش خود را ایفا نمائیم، اما تاثیر به‌سزایی در روند این تحولات گذارده‌ایم، در همین راستا در زمینه سازماندهی مستقل طبقاتی کارگران گام‌های موفقیت آمیزی برداشته‌ایم.

کارگران و زحمتکشان سراسر ایران!

رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در وضعیت بحرانی فلاکت‌باری قرار دارد، این رژیم قادر نیست به وضعیت ناپس‌مان موجود سر و سامان دهد و گریبان خود را از بحران موجود نجات دهد. امپریالیست‌ها در تلاش‌اند تا بلکه بتوانند جناح مطلوب تری را از میان عمین عیانت حاکمه انتخاب کنند، ارتش و دستگاه بوروکراتیک را تقویت نمایند و از این طریق بر ادامه حکومت ننگین جمهوری اسلامی بیافزایند. در این میان چنانچه تحول توده‌ای در ایران اوج بگیرد، آنگاه امپریالیست‌ها به نقطه اتکای دیگر نیاز دارند. اگرچه تقویت ارتش و دستگاه بوروکراتیک به‌مثابه اهرم‌های داخلی سلطنت طلبان، همواره از جانب امپریالیسم صورت گرفته است، اما از آنجا که در شرایط کنونی امپریالیسم به‌علت حضور مردم در صحنه و با وجود تعدد مراکز سرکوب قادر نیست دست به ماجراجویی بزند و با استفاده از این دشمنان خلق قدرت

اتکای اصلی این درآمد‌های رژیم به منابع نفت و کاش عایدات آن نیز تحت تاثیر وضعیت ناامن منطقه و نوسانات قیمت نفت در بازار جهانی، رژیم را با وضعیت اقتصادی دشواری روبرو کرده است. جنگ قدرت در درون عیانت حاکمه، یعنی جناح‌های مختلف آن دوباره شدت یافته است. فشارهای اقتصادی و سیاسی بر مردم و نیز فشارهای ناشی از جنگ پیوسته بر دامنه نارضایتی مردم افزوده است. رژیم جمهوری اسلامی قادر نیست با بحران اقتصادی - سیاسی ژرفی که با آن روبروست مقابله کند. این بحران باعث اعتدالی مدام مبارزات توده‌های مردم گردیده است. سرچند این مبارزات، در شکل تظاهرات عمومی توده‌ای و اعتصابات کارگری با وقفه‌هایی نیز روبرو می‌گردد، اما جهت عمومی جنبش اعتدالی مداوم و رشد روزافزون مبارزه توده‌ها است. کلیه سیاست‌های رژیم در عرصه‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی با شکست روبرو شده است و سرنگونی آن قطعی است.

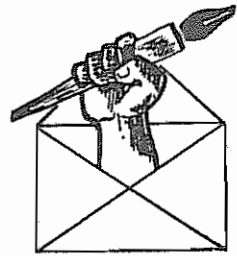
در چنین وضعیتی وظیفه‌ای بسیار سنگین بر دوش نیروهای انقلابی، به ویژه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران فرار گرفته است. گروهبندی‌های سیاسی - رفرمیستی و لیبرالی هیچ یک نمی‌توانند مورد تایید توده‌های مردم باشند. از این رو، وضعیت کنونی، توده‌های مردم را بیش از پیش به سوی خط مسی انقلابی و برنامه انقلابی سوق می‌دهد. بحران کنونی جامعه راه حل انقلابی را می‌طلبد و توده‌های مردم خواستار تحولی انقلابی در وضعیت موجود می‌باشند. ما می‌توانیم ادعا کنیم که با افشای روزافزون گرایش‌ها و خطوط لیبرالی و رفرمیستی طی سال‌های گذشته توده‌های مردم

را قبضه کند به تقویت دیگر نیروهای قابل اعتماد خود می‌افزاید.

در چنین وضعیتی از لیبرال‌ها نیز برای مهار کردن این بحران اقتصادی - سیاسی کاری ساخته نخواهد بود. رفرمیست‌های توده‌ای - اکثریتی نیز بی‌اعتبارتر و مفتضح‌تر از آن هستند که اساساً بتوانند در این میان به‌نفع بورژوازی نقشی ایفا نمایند.

— بعد از تلاشی شورای ملی مقاومت و بر ملا شدن ماعیت مقاصد بنی‌صدر - رجوی در راس شورا و حزب دموکرات که می‌کوشیدند جمهوری اسلامی دیگری را با نام جمهوری دموکراتیک اسلامی به مردم تحمیل کنند، اکنون نقطه اتکای امپریالیسم در میان این طیف بیشتر رهبران مجاهدین می‌باشد. سرمایه‌گذاری امپریالیست‌ها بر روی سازمان مجاهدین تنها به خاطر چنین لحظات حساسی صورت می‌گیرد تا در صورت نیاز بتوانند جنبش انقلابی ایران را دوباره به انحراف بکشانند.

اوج گیری مجدد جنبش توده‌ای بر بستر نارضایتی عمومی کنونی قطعاً موجب دو صف بندی مشخص‌تر خواهد شد. در یک سو نخت رهبری رجوی و دیگر رهبران مجاهدین به‌نام این سازمان، انواع و اقسام دار و دهنه‌های لیبرالی و رفرمیستی با حمایت و پشتیبانی بورژوازی ایران و امپریالیسم قرار خواهد گرفت. و در سوی دیگر چه انقلابی ایران و در راس آن سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با برنامه‌ای جهت تحولات انقلابی و مورد قبول توده‌های زحمتکش و کارگران آگاه. ما از هم‌اکنون تفکیک این صف بندی‌ها را تسریع می‌نمائیم و برای هیچ کس راه میانی باقی نمی‌گذاریم. بی‌جهت نیست که سازمان‌ها و جریان‌های بورژوازی و رفرمیست و اپورتونیست، علم مبارزه با سازمان ما را برافراشته‌اند و بی‌جهت نیست که توطئه مشترکی توسط دشمنان کارگران یعنی بورژوازی و



★ آلمان - رفیق‌تی‌سایه - با تشکر از ارسال نامه‌تان. پیشنهاد شما را در مورد جذب درست‌تر رفقای پناهنده به اطلاع تشکلهای هوادار سازمان خواعیم رساند. از شعرهای ارسال شده در شماره‌های بعدی جهان استفاده خواهد شد. به همکاریتان با جهان ادامه دهید.

★ استکلیم - رفیق د - از مطلبی که در مورد فعالیت ضدانقلابیون سلطنت طلب در سوئد ارسال داشته‌اید تشکر می‌کنیم. شعر ارسال‌تان را نیز برای چاپ در جهان بررسی خواعیم کرد.

★ سوریه - " دانشجویان خلق عرب ایران " - رفقای عزیز نامه‌ی شما به دست ما رسید. نشانی شما را در اختیار رفقای تشکل هوادار سازمان در انگلیس قرار دادیم تا با شما تماس بگیرند و برایتان نشریات لازم را ارسال کنند.

★ رومانی - رفقای هوادار- امیدواریم مشکلاتی که برایتان پیش آمده است به‌زودی برطرف شود. ارتباط شما با رفیقی که خواسته بودید به‌زودی برقرار می‌شود. به ما اطلاع دهید که نشریات مورد درخواستتان را چگونه برایتان بفرستیم.

★ آلمان - رفیق پیرویز - نامه‌ی شما به دست ما رسید. ما به رفقای تشکل

هوادار سازمان در انگلیس اطلاع می‌دهیم که در مورد ارسال نشریات به شما اقدام کنند.

★ آکسفورد - رفیق مسعود - نامه‌ی شما را که در انتقاد به مقاله‌ی "شاعر بودن، شاعر شدن" (مندرج در جهان شماره‌ی ۲۷) نوشته‌اید، عیناً چاپ می‌کنیم و در شماره‌های بعدی جهان نظر خود را درباره‌ی نکات مهم نامه‌ی شما درج خواعیم کرد:

"منهم باور دارم که شاعر نبودن ننگی نیست، و همان طور باور دارم که سعی کردن برای شاعر شدن عم ننگی نیست و باز هم باور دارم که اگر کودکی نوپا سعی به حرف زدن کند مرنگب گناه نمی‌شود و بالاخره باور دارم که اگر کودک نوپا حرف نزند و خطا نکند و خطایش تصحیح نشود هیچ وقت حرف زدن یاد نمی‌گیرد. شما که قبول می‌کنید هیچ‌کدام از قانونمندیهای علمی ساکنون قادر نبوده بگویند که چرا فلان فرد انسانی از فلاس استعداد هنری برخوردار و آن دیگری نیست چطور به راحتی می‌توانید سخن را یکباره به اتمام رسانده و پدیده‌ای را که هنوز علل وقوع و فواین حاکم بر آن روشن نشده تعمیم داده و با یک بیان جامع بگویید که " ... حالا باید بپذیریم که بینش شعری یا در کسی هست. یعنی او شاعر است و یا در کسی نیست یعنی که او شاعر نیست " و بعد خودتان را راحت کرده و جهت صحبتتان را نما بچرخانید به طرف کسی که شاعر است و باید سعی کند شاعر بشود ؟ آیا مساله واقعا به این سادگی است ؟ فکر نمی‌کنید گسان دیگری هم وجود دارند که دارای استعداد شعری کمتری هستند که در نگاه اول شاعر نیستند ولی با کمی تعلیم در مرحله‌ای از زندگی‌شان می‌توانند شاعر بشوند ؟ تجربه نشان داده است که اگر کسانی دارای استعداد خارق‌العاده

(نبوغ) در رشته‌ی به خصوصی بوده و بدان جهت موفق شده‌اند گسان دیگری هم با پشت کار و کوشش نامی شده‌اند و چون شعر و شاعر هم یک پدیده‌ی دنیوی است و جزو فعالیت بشری محسوب می‌شود نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. اگر کسی به علت استعداد خدادادی یا مادرزادی و یا آنچنان که شما بیان می‌کنید به‌علت فضیلتی طبیعت داد رشدش سریع‌تر و چشمگیرتر از دیگران است دال بر این نیست که اگر کسی دیگر کارش در اولین مرحله چشمگیر نبود از این فضیلت طبیعت داد اصلا بهره‌مند نیست. زیرا این نعمت و یا فضیلت طبیعت داد (که هنوز علت علمی و معیارهای سنجش آن روشن نشده) می‌تواند دارای شدت و ضعفی باشد. در بعضی اشخاص استعداد هنری چنان واضح و سرشار است که از بچگی به چشم می‌خورد مثلا مثل موزارت که در هشت سالگی موسیقی می‌نوشت. می‌دانیم که این نوع اشخاص فقط نوابنی هستند که تعدادشان همیشه محدود بوده، ولی در کسانی هم استعداد می‌تواند به صورت نهفته و یا با شدت کمتری وجود داشته باشد که بعد از مقداری مواظبت و یا بعضی وقتها بعد از برخورد با یک و یا چندین اتفاق و یا مساله‌ی اجتماعی مشتعل شده و نمودار می‌گردد مثلا وان گوگ که در سن ۲۷ سالگی شروع به نقاشی کردن نمود، قبل از آن این شخص نقاش نبود و اگر هم بود کسی کار چشمگیر و هنری از او مشاهده نکرده بود. وان گوگ بعد از این که اجتماع خود را شناخت و انسجام فکری یافت نقاشی را به عنوان وسیله‌ای برای بیان احساس خود برگزید و بعد با ممارست و کوشش پیگیری روز به روز موفق‌تر شد. حال فرض کنیم در زمانی که وان گوگ ۲۶ ساله بود نویسنده‌ای مثل شما مقاله‌ای راجع به نقاشان جوان

می‌نوشت و می‌گفت که هر کسی نمی‌تواند نفاش بشود و برای نقاش شدن باید چنین بود و چنان شد و یاکسی که وان گوک با صداقت اولین کارش را به او نشان می‌داد به او می‌گفت هرکسی نمی‌تواند نقاش بشود آدم یا دارای استعداد نقاشی است یعنی از اول نفاش است و یا اصلا نیست و با این حرفها وان گوک را که به او اعتماد داشت کاملا مایوس و منصرف می‌کرد. فکر نمی‌کنید اکنون دنیا وان گوک را نداشت؟ رفیق عزیز من اکثر مطالبی را که در مقاله‌تان آورده‌اید قبول دارم ولی آن را به طور کلی نمی‌توانم به عنوان راستما برای شاعران جوان قبول کنم زیرا بافت کلی و لحن مقاله مایوس کننده بود و به تمام آنهایی که در گذشته برای شما شعر فرستاده‌اند یک کلام گفته بروید پی کارتان شاعری فضیلتی است که فقط برای افراد معینی اعطا شده و هرکس نمی‌تواند شاعر شود و در سمان صفحه‌ی اول رویتان را برگردانده‌اید فقط به طرف آنهایی که شاعر هستند. من فکر می‌کنم شما تعمق کافی نکرده‌اید که احساس این همه شاعر تازه‌کار را که به قول شما شعرشان از نظر بینش شعری و دانش شعری به سیچ نمی‌ارزد دریابید. اصلا فکر کرده‌اید که چرا این شاعران جوان که حتی شاعر سم نیستند (دارای بینش شعری عم نیستند) اشعارشان را به مجله‌ی جهان می‌فرستند؟ شما با این مقاله‌تان جوانانی را که احتمالا تازه با درک صحیح علمی روبرو شده و به قول شما کتاب یولیت‌سر و چند مقاله‌ی دیگر را خوانده و آگاهی مختصری به دست آورده و بر حسب طبیعت زمانی‌شان تلاش کرده‌اند چند سطر نیز شعر بگویند و آنگاه آن را برای شما فرستاده‌اند از خود می‌رانید. اگر شعرشان قابل قبول نیست (حتم دارم چه بسا که نخواهد بود) راهنمایی‌شان کنید رک و واضح

برایشان بنویسید: دستور اول فلان... دستور دوم بهمان... شما شاعر تازه‌کار را به بجه‌ای که هنوز دارای عقل ژرف نیست تشبیه می‌کنید که من سم قبول دارم ولی اگر بچه حرف نگوید و اشتباه نکند و حرفش به وسیله‌ی بزرگ‌ترها و صاحبان عقل تصحیح نشود چگونه او سخن گفتن یاد خواهد گرفت؟ چگونه او عقل ژرف خواهد یافت؟ چرا شاعر تازه‌کار را از وحشت این که مبادا کار خطایی بکند بترسانیم چرا نگوئیم که همگی بگوئید، همگی در بلند داشتن نام انقلاب و انسان بسرایید و بعد آنچه را که بهتر سروده شده بپذیریم؟ چرا باید مردم را نرساند و از سمان اولش کار را فقط مختص به آنهایی نمود که منسوب به داشتن یک عطیه‌ی خدادادی و یا طبیعت داد هستند حال این که خود این عطیه از نظر علمی آنقدر نامعلوم است که حتی خود خدا و یا طبیعت و یا هر آن کس که آن را اعطا کرده هم نمی‌دانند که این فضیلت به چه کسی داده و به چه کس داده نشده و یا به چه کس کم و به چه کس زیاد داده شده. با یک حرف شما اصلا موافق نیستیم آنجا که می‌گویید " ... در برابر شاعری که از انقلاب بد سخن می‌گوید شعرشاسان و شاعران انقلاب، به پاسخ نیکخواسی او، و به ناگزیر، اغلب خاموش می‌مانند و این خاموشی اندک اندک نشانه‌ای از پذیرش گرفته می‌شود." اگر چنین اتفاقی بیافتد تقصیر آن شاعر جوان نیست که به علت زبده نبودن شعر خامی سروده بلکه صد درصد تقصیر از آن شعر شناس و شاعری است که به غلط در برابر شعر او خاموش مانده و خود را انقلابی هم دانسته. شاعر انقلابی در مقابل نوشته‌ی ناصحیح سیچ وقت سکوت نمی‌کند حتی اگر به وسیله‌ی کسی که از چشم خودش عزیزتر سم باشد نوشته شده باشد. انقلاب از آن من و شما و یا آن شعر شناس نیست که نسبت به آشنایش

اغماض کند. انقلابی باید آنچه را در خلاف جهت انقلاب و یا در لوک کردن نام انقلاب می‌بیند بخشاید منتهی اگر از طرف دشمن انقلاب باشد باید با خشونت منطقی و مناسب حال جواب گوید ولی اگر از طرف دوست و خیرخواه انقلاب باشد آن را تصحیح و تشویق کند و به قول عامیانه سیچ هم نباید رودرواسی داشته باشد. عمل ناصحیح ناصحیح است حتی اگر از عزیزتر از چشم من و تو مم سر بزند و باید درمقابل آن با سرسختی ایستاد و نباید به آن تن داد و در مقابل آن سکوت کرد تا نشانه‌ای از پذیرش گرفته شود.

قبول دارم که ععدف از ساده‌سخن گفتن پایین آوردن زبان شعر تا سطح زبان کوچه و بازار نیست ولی در شرایطی که زبان مردم زبان کوچه و بازار است و آنهم قبول داریم که از نظر فرهنگ‌ی عقب مانده چون سالها تحت ستم استعمار فرسنگی بوده و زبان شعر روشنفکرانه مم چنان بهرنج است که حتی بعضی از آنهایی سم که در کار شعرند گله از پیچیدگی آن می‌کنند شما وظیفه‌ی شاعر نوپا را که می‌خواهد با مردمش ارتباط برقرار کند چی تعیین می‌کنید؟ کلام شما در این مورد کلی است آنجا که می‌گویید " ... کوشش به پایین آوردن زبان شعر تا سطح کوچه و بازار هرچه باشد کاری مردمی یا پیشروانه یا انقلابی نیست. شاعر مردمی یا پیشرو انقلابی در راستای عکس این کار می‌کوشد. می‌کوشد تا زبان کوچه و بازار را تا سطح زبان شعر بالا ببرد." لطفا با یک مثال عملی شرح بدهید شاعری که می‌خواهد درحال حاضر (با تمام اوضاع حاکم بر آن) با مردمش ارتباط برقرار کند چه نوع شعر بنویسد؟ منتظر شرح بیشتری در این زمینه در شماره‌های آتی جهان سستم."

☆ نروژ - رفیق وحید - نامه‌ای از شما

بیت نوروز



را، زمزمه کردند، غریو کردند، فریاد کردند، در سرتاسر ایرانشهر، و صدای زمستان، که ساد از شکست صدای بهار، غیه بر می کشید، به خرناس بدل گشت.

و روزگار خلیفه، روزگار خمینی، روزگار امیرالیسم، نداوم یافت، به امید دیر پاییی و دیوار سلولهای اوین، بیراننده کرد، بوی خون آغاچاری را، درهم شده با بوی خون بردسیر و میله نای قزل حصار، بوی عرق دستهای گرمانشاه را، یکی شده با بوی عرق دستهای آمل، در هوای برف آلوده یاشید و هوا بعض گردد و زمستان خندید، خندید، خندید و بهار، دندان خشم، سایان بر سم، جاودانه یافت باورش را، در زایشی دوباره با چار دودی سترک حتی و باورش بزرگ شد بزرگ شد و بزرگ.

و اینک، بهار، با باوری عظیم، در زایش خویش، در بند است، در بند

خلیفه، در بند خمینی، در بند امیرالیسم و بهار، چشم در راهست و نوروز، خنده دارد در دل، خندهی صبح سید، بر آسمان تیره ی ایرانشهر و نوروز، طلایه دار بهار، خرمن خرمن گل دارد با خود، خرمن خرمن نان و بهاران در راهست، نزدیک

است . . .
یادداشتها

- ۱ - عطار - تذکره الاولیاء .
- ۲ - ناظم حکمت .
- ۳ - میرزاده عشقی .
- ۴ - احمد شاملو .
- ۵ - فرخی یزدی .
- ۶ - احمد شاملو .
- ۷ - خمینی .
- ۸ - سعید سلطانپور - شعر "جهان کمونیست" .
- ۹ - نام نمایشنامه ای از سعید سلطانپور .
- ۱۰ - سعید سلطانپور - شعر "جهان کمونیست" .
- ۱۱ - لباس نمادی بلندی، که جوپان های لرستان می پوشند .

پیام کمیته مرکزی

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
بمناسبت شانزدهمین سالروز
بنیان گذاری . . .

عواملش و با حمله مسلحانه به مقر رادیویی سازمان این بانک رسای کارگران و فریاد پرخروش عمه زحمتکشان طرح ریزی و به اجرا درمی آید.

بورژوازی و عواملش که با رشد و گسترش جنبش و با آگاهی طبقاتی کارگران و با سرچه نزدیک تر شدن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، موقعیت خود را در خطر می بینند، چنین تصور می کنند که با ضربه وارد آوردن به سازمان توسط عوامل شناخته شده ای چون مصطفی مدنی و حماد شیبانی قادرند مانع اشاعه مواضع انقلابی سازمان گردند. اما اعداد و برنامه انقلابی سازمان، آنقدر درمیان کارگران آگاه و نیروهای انقلابی رسوخ یافته است که اینگونه توطئه ها نمی تواند تاثیر در روند رو به گسترش خط سرخ فدایی پدید آورد.

مرچه بورژوازی و عواملش دشمنی و خصومت خود را علیه سازمان ما بیشتر شدت می بخشند ما به حقانیت راهمان به اهداف انقلابی مان بیشتر واقف می گردیم و اطمینان داریم سرانجام پیروزی با طبقه کارگر ایران است.

- * مرک بر امیرالیسم جهانی به سرکردگی امیرالیسم آمریکا و پایگاه داخلیش
- * مرک بر بورژوازی و عوامل رنگارنگش
- * سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق
- * زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
۱۳۶۴/۱۱/۱۸

باند مدنی - شیبانی باعث تقویت سازمان خواهد شد.

☆ ترکیه - رفقای هوادار - مطالب ارسالی تان شامل طرحها، گزارشهای خبری و جز اینها به دستمان رسید. از همکاریتان تشکر می کنیم. باز هم برای ما مطلب بفرستید.

☆ آمریکا - رفیق گلبرگ - ما هم همچون شما اعتقاد داریم که در مبارزه با دین نباید به عیب وجه زیاده روی شود. ما این مساله را در دو مقاله ای که در مورد برخورد مارکسیستی با دین در جهان درج کردیم، بارعا مورد تاکید قرار داده ایم. باز هم برای ما نامه بنویسید.

از خوانندگان

به دستمان رسید که فکر می کنیم اشتبامی به ما پست شده است. شاید نامی ما را هم اشتبامی به جای دیگری پست کرده اید. بهتر است که دوباره به ما نامه بنویسید.

☆ هندوستان - رفیق کازلی - شعر نای ارسالی شما به دستمان رسید. امیدواریم در شماره های بعدی جهان آنها را چاپ کنیم. پیروز باشید.

☆ سوئد - خسرو - رعتمودسای شما را مورد توجه قرار خواهیم داد. ما هم مثل شما معتقدیم که افشای توطئه

با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

میتوانید نشریات "کار"، "زیگی گال"، "بامی استار"
و "جهان" را از نشانیهای زیر درخواست کنید

۶ شماره - ۱۵۰ نشانی ۱۲ شماره - ۲۹۰ نشانی	I.S.V.W. Postfach 122 Post AMT 1061 Wien, Austria	آتریش
۶ شماره - ۲۰ مارک ۱۲ شماره - ۲۵ مارک	R.E. POSTFACH 831135 6230 FRANKFURT/M80	آلمان غربی
۶ شماره - ۸ دلار ۱۲ شماره - ۱۵ دلار	Hadi P.O. Box 419 N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.	آمریکا
۶ شماره - ۴ پوند ۱۲ شماره - ۱۱ پوند	O.I.S BM Kar London WC1N 3XX England	انگلستان
۶ شماره - ۱۲۰۰۰ لیر ۱۲ شماره - ۲۱۰۰۰ لیر	Masoud - M C P 6329 Roma Prati Italia	ایتالیا
۶ شماره - ۵۰۰ فرانک ۱۲ شماره - ۹۰۰ فرانک	E.I. B.P.B 1050 Bruxelles 5 Belgique	بلژیک
۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۸۰ کرون	I.S.F. Box 50057 10405 Copenhagen .V Denmark	دانمارک
۶ شماره - ۸۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۲۰ کرون	I.S.S Box 50057 10405 Stockholm Sweden	سوئد
۶ شماره - ۷۰ فرانک ۱۲ شماره - ۱۲۰ فرانک	A.C.P B.P. 54 75261 Paris Cedex 06 France	فرانسه
۶ شماره - ۱۰ دلار ۱۲ شماره - ۱۸ دلار	ISS P.O. Box 372 Ahuntsic Station Montreal, P.Q. H3L 3M9 / Canada	کانادا
۶ شماره - ۲۲ فلورن ۱۲ شماره - ۴۰ فلورن	P.B. 11491 1001 G.L. Amsterdam Netherlands	هلند
۶ شماره - ۳۰ روبیه ۱۲ شماره - ۵۰ روبیه	P.O. Box 7051 New Delhi 65 India	هند

A A H
739066 F
Credit Lyonnais
134 Bd. Voltaire
75011 Paris
France

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد دلخواه خود
به نشانی زیر بفرستید

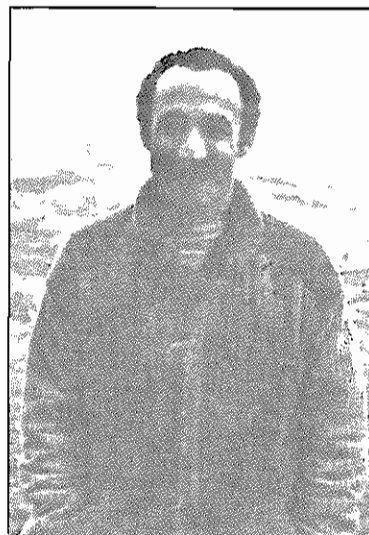
ACP
BP 54
75261 Paris, cedex 06
France

کمکهای مالی خود را به حساب

۲۰	۹۲۴ شه	۱۰۰	رستاحز سباهکل	کرون	دانمارک
۲۰	۹۴۳ شه	۱۰۰	سوئد	۲۵۰	کمیتتهی کارگری ۱
۲۰	۹۴۲ شه	پوند	انگلستان	۲۵۰	کمیتتهی کارگری ۲
۲۰	۹۴۱ سی	۱۰۰	به ماد فتاح	۲۰۰	کمیتتهی کارگری ۳
۲۰	۹۴۰ رض	۸۰	سوکاسل و	۳۰۰	کمیتتهی کارگری ۴
۲۰	۹۳۹ مس	۲۰	مدلزرو	۳۰۰	کمیتتهی کارگری ۵
۲۰	۹۳۸ ام	۲۰	تی - لندن	۳۰۰	کمیتتهی کارگری ۶
۲۰	۹۳۷ فر	۲۰	رفیق مادر	۵۰۰	کمیتتهی کارگری ۷
	گوتسیگی	۲۰	الف - ۲	۲۵۰	کمیتتهی کارگری ۸
۷۰۰	رادبو صدای فدایی	۱۰	الف - ۳	۲۵۰	کمیتتهی کارگری ۹
	سوخوم	۹۶	قنبا و سباهکل	۲۰۰	کمیتتهی کارگری ۱۰
۲۲	رفیق مرصه	۲۰	شهادی خلق بلوچ	۲۵۰	کمیتتهی کارگری ۱۱
۶۰	حفاظت از رادبو	۵۲	ت - ۲	۴۰۰	کمیتتهی کارگری ۱۲
۴۴	صدای فدایی	۱۰	ت - ۱	۲۰۰	کمیتتهی کارگری ۱۳
	دارمشتات	۱۲	ت - (۴)		شروز
۲۵۰	زندماد اسلاب	۱۰۰	ت - ۴		هوادار سازمان در
۱۰۰	رفیق صدی	۷۵	ت - ۵	۲۰۰	اسلو
۲۲	رفیق مسور اسکدری	۳۴	کالج هریگی		هوادار سجعفا در
۷۵۶	کمیتتهی خارج از کشور	۲۵	ب	۶۰	شروز
۴۰	رفیق باثار	۱۵	ز	۴۰	سحر
۴۰۰	حش کارلسروهه	۱۰	د		مرگ بر عاملین حمله
	ایتالیا	۲۰	ج	۱۰۰	به مرکز رادبویی
	بلوینا	۳۰	ن		رفیقا کاوه، اسکدر
۵۴	هستهی کار ۶	۳۰	کاردف	۱۰۰	و حسن
۸۰	هستهی جهان ۵		آلمان		سوئد
	هستهی ادبتهی	۲۰	مارک		هوادار ان سجعفا
۸۶	پویا ۵	۱۵۰	برمن	۲۸۴۰	در استکپلم
	رف		فراکفورت		هوادار ان سجعفا
۱۰	م رادبو فدایی کاوه	۱۰۰	شیرین مصلحت کلام	۸۰۰	در لن شوپنگ
۱۰	رادبو - اسکدر		رفقای شهید کاوه	۲۰۰	ع.ج. کمال سبمی
۱۱/۵	رادبو - حس	۱۰۰	اسکدر و حسن	۹۵	م.ل.
۳۵	واحد رم	۱۰۰	دفاع از رادبو	۵۰۰۰	ج.ن. پدر
	سازاری		سورنبرگ		آمریکا
۲۴	دون کد	۵۰	رفیق فرهود	۵۰	رفیق توکل
۶۰	دون کد		هامبورگ	۱۰۰	کمیتتهی مرکزی
	پروجا	۲۰	سا ۹۹۶		فرانسه
۱۰	واحد پروجا	۳۰	کی ۹۹۷	۱۰۵	رفقای تولوز
۵۰	کردستان	۳۰	ما ۹۹۸	۵۰	رفیق هادی
	میلان	۳۰	مح ۹۹۹	۵۰	۵۵۲ م
۱۰	مردک	۲۰	س ۱۰۰۰		ق ۱۰۰۰ دارو رسد
۲	اسکدر	۳۰	مح ۹۴۹	۳۰	اوتنه (مارک)
۵	Meriss	۳۰	رو ۹۴۸		شیرین
	ویسز	۳۰	کا ۹۴۷	۱۰۰	مصلحت کلام (مارک)
۳	سیبری	۳۰	شم ۹۴۶		مهدی
۲	رادبو فدایی	۳۰	کل ۹۴۵	۱۰۰	فضیلت کلام (مارک)

فدایی خلق رفیق حسن

مظهر آگاهی، صداقت و از خودگذشتگی انقلابی بود



از معدود دانشجویان خارج از کشور بود که افتخار فعالیت در مرکز صدای فدایی نصیبش شده بود. حسین که با خصایل برجسته‌اش نمونه‌ای از يك انسان کمونیست بود در مدت کوتاهی توانایی‌ها و کیفیتهای خود را آشکار ساخت، و چون همیشه بین همگان از محبوبیت خاصی برخوردار شد.

حسین با برخورداری از آگاهی تئوریک و منطق قوی خود بعد از مدتی به عمق نظریات اپورتونیستی و حرکات ضدتشکیلاتی و محفل‌گرایی‌های باند جنایتکار مدنی - فرید - شیانی پی برد، و قاطعانه و بی‌بگیر در صف مقدم مبارزه با این خائنین به طبقه کارگر قرار گرفت. او این جریان را به عنوان مانع اساسی در برابر استحکام تشکیلات پرولتری و برقراری مناسبات کمونیستی درون تشکیلاتی تشخیص داد و تمامی توان و انرژی بی‌پایانش را در افشای این جریان به کار بست.

فدایی خلق حسین که قلب سرخش در مرکز رادیویی سازمان، این قلب سرخ پرولتاریای ایران، در اثر گلوله‌های مزدوران سرمایه از تپش باز ایستاد، تا واپسین دم حیاتش به آرمانهای طبقه کارگر وفادار ماند. او مظهر پیوند ناگسستنی هواداران انقلابی سازمان در خارج از کشور با سازمان بود.

رفیق حسین، يك کمونیست انقلابی، يك فدایی خلق بود.

یاد او را همیشه زنده نگاه خواهیم داشت و راهش را همیشه پیر رهرو

توضیح

به دلیل تراکم مطالب این شماره جهان، دنباله مقاله‌ی سرخورد ما رکبستی با دین در شماره‌ی بعد جهان چاپ می‌شود.

معلم انقلابی را ایفا کرد، مبلغ و مروج ایده‌های کمونیستی بود و پیگیرانه علیه نظام سرمایه‌داری مبارزه می‌کرد.

رفیق حسین بعد از مدتی برای ادامه‌ی تحصیل رهسپار آمریکا شد و موفق گردید تا در رشته‌ی زمین‌شناسی از دانشگاه ایالتی آریزونا فوق لیسانس بگیرد. اما حسین سراپا شور و مبارزه بود و نمی‌توانست برای مدت طولانی از صحنه‌ی اصلی مبارزات، یعنی ایران، دور بماند. او مدتها بود که تنها هدفش را ارتفاع سطح فعالیت خود و نخالت مستقیم‌تر در مبارزه‌ی طبقاتی جاری در ایران قرار داده بود و به غیر از این به چیز دیگری نمی‌اندیشید. او که با چنین دیدی دشمن روشنفکران منفعل خارجه‌نشین بود، همواره بر علیه دیدگاه‌های لیبرالی و انفعالی در درون و بیرون تشکلهای که به قول او از نظرات راست سرچشمه می‌گرفتند مبارزه می‌کرد.

باختره حسین در اواسط سال ۶۳ به بخش رادیوی سازمان منتقل شد و

در تاریخ ۴ بهمن ۱۳۶۴، رفیق حسین محمدی کلاهدوز (حسن) در دفاع از مقر صدای فدایی، بانک رسای کارگران ایران، و ایستادگی در برابر خائنین به طبقه کارگر جان خود را از دست داد. حسن و رفقاییش اسکندر و گاوہ دیگر در بین ما نیستند، این بسیار دردناک است، اما خون سرخ آنان مهر تایید دیگری شد بر صحت و اصالت خط و متی انقلابی سازمان راستین کمونیستهای کشورمان.

رفیق حسین، در سال ۱۳۳۰ در يك خانواده‌ی زحمتکش در تبریز متولد شد و در طول زندگی‌اش درد و رنج کارگران و زحمتکشان جامعه‌مان را از نزدیک و با پوست و گوشت خود لمس کرد. حسین در دوران تحصیل خود در دانشکده‌ی زمین‌شناسی دانشگاه تبریز در میان دانشجویان انقلابی از محبوبیت خاصی برخوردار بود. او در مبارزه علیه رژیم شاه نقش داشت و در ممین رابطه به زندان نیز افتاد. او در دورانی که در مناطق دور افتاده‌ی آذربایجان تدریس می‌کرد، نقش يك

JAHAN

Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedail Guerrillas -abroad

VOL. V

MAR. '86

NO:40



برای تماس با جهان با نشانی زیر مکاتبه کنید:

JAHAN . P.O. BOX 274 . GLASGOW G41 3XX , UNITED KINGDOM .